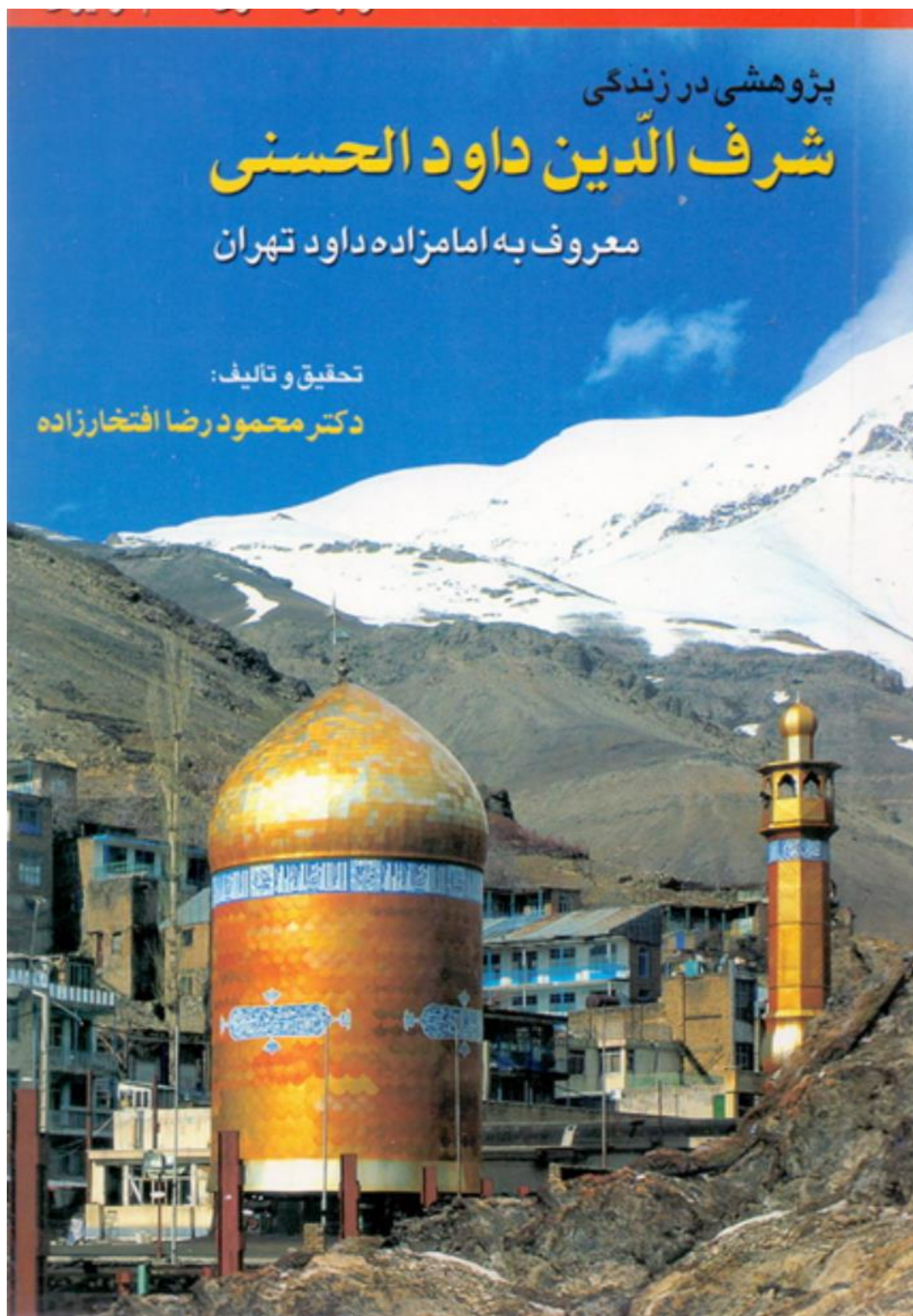

پژوهشی در زندگی
شرف الدّین داود الحسنی
معروف به امامزاده داود تهران
تحقیق و تألیف:
دکتر محمود رضا افتخارزاده

کانونهای معنوی اسلام در ایران

پژوهشی در زندگی

شرف‌الدّین داودالحسنی

(۴۸۰ ـ ۴۲۰ هـ. ق.)

معروف به

(امامزاده داود تهران)

*

تحقیق و تألیف:

محمودرضا افتخارزاده



افتخارزاده، محمود، ۱۳۳۲ ـ
پژوهشی در زندگی شرف‌الدین داودالحسنی (۴۸۰ ـ ۴۲۰ هـ. ق.) معروف به (امامزاده داود تهران) / تحقیق و تألیف محمودرضا افتخارزاده. ـ ـ تهران: رسالت قلم، ۱۳۸۵.
۱۳۶ ص.
ISBN: 964-5952-22-0
فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا.
بالای عنوان: کانونهای معنوی اسلامی در ایران.
عنوان دیگر: پژوهش در زندگی شرف‌الدین داودالحسنی (امامزاده داود).
ص.ع. به انگلیسی:... (.M.R.Eftekharzadeh. .) 420-480-A.
The life of sharaf-od-Din Savoud-Al-Hasani.
کتابنامه: ص. [۱۱۳]ـ۱۲۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.
۱. داودبن عماد(ع)، قرن ق. ۲. زیارتگاههای اسلامی ـ ـ ایران ـ ـ تهران. الف. عنوان. ب. عنوان: کانونهای معنوی در ایران. ج. عنوان: پژوهشی در زندگی شرف‌الدین داود الحسنی (امامزاده داود).
۷ الف ۲ د/۵۳/۵ BP ۲۹۷/۹۸۴
کتابخانه ملی ایران ۱۳۹۳ م۸۵ـ۱۱۸۷۷



پژوهشی در زندگی شرف‌الدین داود الحسنی

(امامزاده دارد)

تحقیق و تألیف: دکتر محمودرضا افتخارزاده

ناشر: انتشارات رسالت قلم

تعداد چاپ: ۵۰۰ جلد

چاپ: ۱۳۹۵

قیمت: ۷۰۰۰ تومان

تلفن: ٦٦٤٠٠٩٢٤ – نمابر: ٦٦٤٠٣١٠١
Email: resalatqalam@yahoo.com

فهرست کتاب

درآمدی بر:

مزارها؛
کانونهای معنوی اسلام در ایران

*



● یادآوری:

مزارها؛ کانونهای معنوی اسلام در ایران

حضور اسلام در ایران، فصلِ نوینی در **حیات معنوی** این سرزمین گشود و عصر و نسل جدیدی را پدید آورد.

در **فرهنگ معنوی** این سرزمین، **شهادت گاهِ** شهیدان راه حق و حقیقت، **زیارتگاه** است؛ و شگفتا که در همهٔ ادوار تاریخ این سرزمین؛ در سردی و سیاهی و تباهی روزگار یا که در هنگامهٔ **آشتی ملی**، این **زیارتگاه‌ها** به عنوانِ **پناه‌گاه‌های معنوی** تلقی شده و می‌شود!

این کانون‌ها از دو جهت مورد توجه و اعتماد و احترامِ عمیق مردم ایران بوده است:

از یک سو اعتقاد و ایمان به **شجرهٔ طیّبهٔ نبوّت و امامت** که در نبرد با شجرهٔ خبیثهٔ شیطانی، گل‌های سرخی

تقدیم کرده است. از دیگر سو حقیقتِ وجودی خود این بزرگواران است که در عرصهٔ **امر به معروف و نهی از منکر** به شهادت رسیده و برفراز کوه‌ها و ژرفای دره‌ها و پهنه دشت‌های قلمرو **خلافت جَوْر**، بر زمین افتاده‌اند، یا که در گریز از پی‌گردِ دشمن همواره **کفن بر دوش** از نقطه‌ای به نقطه‌ای پناه می‌برده و سرانجام غریبانه جان می‌داده‌اند، یا که به گونه‌ای ناشناس در شهر یا روستایی به ریاضت و عبادت پرداخته عابد و زاهد و مقدس و مُستجابُ‌الدَّعوه از دنیا می‌رفته‌اند و در هر صورت، **مزارشان کانونِ ایمان و الهام** می‌شده است و با وجود اصرار **حاکمیت جَور** مبنی بر پرهیز مردم از این بزرگواران و فراموش کردنِ نام و نشان و یادِ آنان، همواره در خاطره‌ها مانده و جاودانه شده‌اند!

حاکمیت جَور از هنگامی که به این رابطهٔ معنوی پی برد و از تأثیر روحی و روانی اعتقادی و الهام بخشی آن آگاه شد، نخست در نابودی **مزارها** و سرکوبِ **زائران** کوشید و هنگامی که نتوانست به تحریف و تخریب حقیقت و حقانیتِ این بزرگواران پرداخت.

مزار امامزادگان در ایران از دیرباز **کانون معنوی و پناه‌گاه امن و امان** و **خلوتگهِ راز و نیاز** و **برآوردگاهِ حاجات** بوده است: کجاست آن مزار ساده و ساکت و آرام، بر پهنهٔ یک **دشت** یا در دل یک **دره** یا بر ستیغ یک

قلّه یا در دامنهٔ یک **کوه** یا بر بلندای یک **تپه**، که همه‌اش در جویباری یا که چشمه‌ای خودجوش و سایهٔ درختی بس کهن خلاصه می‌شد، و در جمع اندک زائرانِ مشتاق که از کوه و دشت و دره سرازیر شده، پیاده با **نیّت و نذری**، حضور به هم رسانیده‌اند، گُلبانگ **سلام و چاوُشی و اذانِ** آن روستایی پیر بلند می‌شد و همه چیز در خلوصِ خالصی فرو می‌رفت و اشک‌های داغِ احساس و ارادت از ژرفای وجود زائر سرازیر می‌شد و فضا را پر می‌کرد و معنویتِ غلیظی بر سرا پردهٔ آن حریمِ کبریایی موج می‌زد و قلب‌ها لبریز از نور **ایمان** و سینه‌ها سرشار از **امید** به بر آوردنِ **حاجات**، تا سالی دیگر و دیداری دیگر می‌تپید!

کجاست آن سر ساییدنِ صادقانه بر آستانِ خداوندی بر روی حصیری یا که پاره بوریایی در سایهٔ آن **مزار سنگی** دست‌سازِ روستاییانِ مُخلِص، که فرشتگانِ عرش را به فرش می‌کشید و به تماشا وا می‌داشت!

کجاست آن شور و شوق **زیارت** که در هر فصل سال، بنا به سنّتِ هر دیار، در دل پیر و جوان و نوجوان و کودک، **بی‌قراری** می‌افکند و کاروان‌های زیارتی یکی پس از دیگری با سلام و صلوات، راهی **مزارهای** دور و نزدیک می‌شدند؛ **شفا** می‌یافتند، **حاجت** می‌گرفتند و با خیال و خاطری آسوده و دلی لبریز از امیدِ به زندگی

خود باز می‌گشتند!

چرا که در فرهنگِ تشیّع امامیّه، **زیارت** یک فریضه و **عبادت** است. از این رو **زیارت** سیاحت (= توریسم) نیست و **زائر** سیّاح (= توریست) نمی‌باشد.

زیارت مبتنی است بر **ایمان، اخلاص، خلوص نیّت، تقرّب، تقوا، تفکّر، تأمّل**، تخلیه، تزکیه و گرفتنِ الهام و امید، و **زائر** فردی است **معتقد، مؤمن، متّقی، مُخلص و مُقدّس**. و بر همین پایه است که به **بدرقه** و **استقبال زائر** می‌روند و پس از **زیارت** به دیدارش می‌شتابند و سر و دستِ او را می‌بوسند و بس گرامی‌اش می‌دارند و **التماس دعا** و **زیارت قبول** و... می‌گویند! در حالی که در **سیاحت**، هیچ یک از این معانی و مفاهیم نهفته نیست و **سیّاح** قداستِ **زائر** را ندارد!

بر خلاف سیاحت، **زیارت** از آغاز تا انجام یک **سفر رَوحانی** و یک **حرکتِ عبادی** است!

در آموزه‌های **زیارت** آمده است که: **زائر** پیش از هر چیز به تصفیهٔ **مال**‌اش می‌پردازد، یعنی از **مال حلال** به **زیارت** می‌رود. از دیگران **حلالیت** می‌طلبد؛ اگر با کسی **قهر** است **آشتی** می‌کند، اگر کسی را رنجانده، **دل‌جویی** می‌کند. از هنگامهٔ عزیمت، **قصد** و **نیّت** می‌کند، **تن** و **دل** و **روح**‌اش را **صفا** می‌بخشد، جامهٔ پاکیزه می‌پوشد. پای که از خانه بیرون می‌نهد با **طهارت**

و **غسل** و **وضوء** است؛ **دعای سفر زیارت** می‌خواند. در طول راه از **لهو و لعب** و رفتار نامتناسب و هر چه **گناه** است می‌پرهیزد. نگاه و نظر و نَفَسِ زائر پاک و مقدّس است، دست و دل‌باز است، یعنی **انفاق** و ایثار می‌کند؛ همراهان و رهگذران را در خورد و خوراک‌اش شریک می‌سازد، گاه هزینهٔ سفر زیارتِ بینوایان را می‌پردازد. از **مال حلال‌اش نذر** می‌کند، **صدقه** می‌دهد و **قربانی** می‌کند. از آغاز تا انجامِ **زیارت**، در هاله‌ای از **قداست** فرو می‌رود. این روحیه و حالت را تا مدتی و گاه برای همیشه حفظ می‌کند.

این حقایق را در سنن زیارتی مردمِ هر شهر و روستای این سرزمین معنویت خیز می‌توان دید!

محمود افتخارزاده

تهران

آبان ماه ۱۳۸۲ خورشیدی

منابع کتاب به اختصار

الافاده	=	کتاب الافاده فی تاریخ‌الائمة الزیدیّه. / خطی /.
اخبار فخ	=	کتاب اخبار فخ و خبر یحیی بن عبدالله. / خطی /.
سیرة‌الامام	=	سیره الامام‌المؤید بالله. / خطی /.
مقاتل	=	مقاتل‌الطالبین.
ابن اسفندیار	=	تاریخ طبرستان.
مجالس	=	مجالس‌المؤمنین.
بحار	=	بحارالانوار.
کشی	=	رجال‌کشی.
جهاد	=	جهادالشیعة.
بلاذری	=	انساب‌الاشراف.
امام زید	=	الامام زید.
اصطخری	=	مسالک‌الممالک.
زامباور	=	نسب‌نامهٔ خلفا و شهریاران.
الروض	=	الروض‌النضیر فی شرح مجموع‌الفقه الکبیر.
جمهره	=	جمهره انساب‌العرب.
انساب	=	انساب فارسی عبیدلی. / خطی /.
مشجرة	=	مشجرة‌الانساب / عکسی /.
ایرانشهر	=	نشریه ایرانشهر. یونسکو.
قلاع	=	قلاع اسماعیلیه.
بناکتی	=	تاریخ‌بناکتی‌یاروضةاولی‌الالباب‌فی‌معرفةالتواریخ‌والانساب.
تاریخ قم	=	تاریخ قم.
مناقب	=	مناقب آل ابی‌طالب.
الطالبیه	=	منتقلةالطالبیه.
القبور	=	معجم‌القبور.

اللباب	=	اللباب فی تهذیب‌الانساب.
العمده	=	عمدة‌الطالب.
تهذیب	=	تهذیب‌الانساب.
یاقوت	=	معجم‌البلدان.
السمعانی	=	الانساب.
الحدائق	=	الحدائق‌الوردیه‌فی‌مناقب‌وتراجم‌ائمه‌الزیدیه. /خطی / وعکسی
ریاض	=	ریاض‌الانساب.
معجم	=	معجم‌المؤلفین / کحاله.
السخاوی	=	تحفة‌الاخیار و بغیة‌الطلاب.
مراقد	=	مراقد المعارف.
بدایع	=	بدایع‌الانساب فی مدفن‌الاطیاب.
البحر	=	بحرالانساب.
الجنة	=	جنته النعیم فی احوالات عبدالعظیم.
المراصد	=	مراصد الاطلاع علی اسماء الامکنة والبقاع.
الحبشی	=	مصادر الفکرالاسلامی فی‌الیمن.
الدعائم	=	تاویل‌الدعائم.
الیمانی	=	کشف اسرارالباطنیه و اخبارالقرامطه.
ابن خلدون	=	تاریخ‌الیمن.
الجندی	=	اخبارالقرامطه بالیمن.
الیمنی	=	تاریخ‌الیمن.
الجعدی	=	طبقات فقهاءالیمن.
العماره	=	تاریخ‌الیمن.
راوندی	=	راحة‌الصدور و آیة‌السرور.
خاطرات	=	روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنة.
مصطفوی	=	آثار تاریخی تهران.
ری باستان	=	ری باستان.
النقض	=	کتاب‌النقض.

القزوینی = آثارالبلاد و اخبارالعباد.
الرافعی = فهرست اسماءالرجال.
المقحفی = معجم‌البلدان والقبائل‌الیمنیه.
العلوی = سیرةالهادی الی‌الحق.
ابن‌اثیر = الکامل فی‌التاریخ.
الحوالی = الیمن‌الخضراء مهدالحضارة.
الثور = هذه هی الیمن.
المرآة = مرآةالبلدان.
زبارة = خلاصة سیرةالهادی.
الانباء = الانباء عن دولة بلقیس و سبا.
النبلاء = ابناءالیمن و نبلاءهُ بالاسلام الی سنه ۱۰۰۰ ق.
العرف = نشرالعرف لنبلاءالیمن بعدالالف الی سنه ۱۳۷۵ ق.
الاتحاف = اتحاف المسترشدین بذکرائمةالمجددین.
الاحکام = الاحکام فی‌الحلال والحرام.
لسترنج = سرزمینهای خلافت شرقی.
البلاد = آثارالبلاد و عجائب‌المخلوقات.
افضل = افضل‌التواریخ.
الشجرة = الشجرةالطیبه.
التذکره = تذکره شاه طهماسب صفوی.
المستدرک = مستدرک‌الوسایل.
المجدی = المجدی فی انساب‌الطالبیین
الطقطقی = الفخری فی‌الآداب‌السلطانیه.
المبارکه = الشجرةالمبارکه فی انساب‌الطالبیه.
الفخری = الفخری فی انساب‌الطالبین.
السراج = سراج‌الانساب.
الحجة = الحجة علی‌الذاهب الی تکفیر ابی‌طالب.
الاختصار = غایةالاختصار فی‌البیوتات‌العلویه‌المحفوظة من‌الغبار.

الامین	=	دایرةالمعارف‌الاسلامیه‌الشیعیة.
الامل	=	امل‌الآمل.
الوسائل	=	وسائل‌الشیعه.
نجاشی	=	رجال‌النجاشی.
ابن‌داود	=	رجال‌ابن داود.
حلی	=	رجال حلی.
معالم	=	معالم‌العلماء.
الفهرست	=	الفهرست للطوسی.
ابن‌الندیم	=	الفهرست.
ابن‌ابی‌الحدید	=	شرح نهج‌البلاغه.
یعقوبی	=	تاریخ‌الیعقوبی.
طبری	=	تاریخ‌الطبری.
فتوح	=	فتوح‌البلدان للبلاذری.
لُبّ	=	لب‌اللباب فی تحریرالانساب.
زبید	=	الجوهرالفرید فی تاریخ مدینه زبید / عکسی /.
المستفید	=	بغیةالمستفید فی اخبار مدینة زبید / عکسی /.
عالم‌آرا	=	عالم آرای عباسی.
دایرةالمعارف	=	دایرةالمعارف‌الاسلامیه.
نوائی	=	شاه‌طهماسب صفوی تألیف نوائی.
پاول	=	تاریخ مختصر ایران تألیف پاول هرن.
الملل	=	الملل والنحل تألیف‌المرتضی الیمنی (۸۴۰ه).
مستوفی	=	نزهةالقلوب
المراجع	=	مراجع تاریخ‌الیمن.
الغارات	=	الغارات للثقفی.
سلیم	=	کتاب‌السقیفه.
نهج	=	نهج‌البلاغه تدوین صبحی‌الصالح.
الوافی	=	الوافی بالوفیات.

اجازات = اجازات‌الائمه.
الذهبی = سیره اعلام‌النبلاء للذهبی.
الطبقات = الطبقات‌الکبری لابن سعد.
تاریخ‌الاسلام = تاریخ‌الاسلام للذهبی.
المغنیة = الشیعة والحاکمون
بارتولد = تاریخ دولتهای اسلامی و خاندانهای حکومتگر.
فضل‌الله = جامع‌التواریخ رشیدالدین فضل‌الله.
مروی = عالم آرای نادری تألیف مروی.
شعوبیه = اسلام در ایران، نهضت مقاومت ملی ایران، شعوبیه.
کامل‌الزیارات = کامل‌الزیارات ابن قولویه.
العلویه = سرالسلسله العلویه تألیف ابونصرالبخاری.
الاکلیل = الاکلیل تألیف‌الهَمْدانی.
التنبیه = التنبیه والاشراف.
مروج = مروج‌الذهب.
صفوة = صفوة‌الصفا.

Iran, Eternel Iran, Paris. 1958 = IRAN

Islamic shiite Encycolopeadia. = Enc



نگاهی کوتاه به:

جُغْرافیای تاریخیِ

«نهضت عدالتخواهانه اسلام علوی»



«جغرافیای قیامهای شیعهٔ علویه»
(قرن اول و دوم هجری)



۱- قیام امام حسین‌بن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ۶۱ هجری، عراق، کربلا.
۲- قیام توابین ۶۴ هـ ۳- قیام مختار ۶۶ هـ ۴- قیام زیدبن علی، ۱۲۲ هـ کوفه، ۵- قیام یحیی‌بن زید ۶- قیام نفس زکیه، محمدبن عبدالله ۱۴۵ هـ مدینه. ۷- قیام ابراهیم‌بن عبدالله ۱۴۵ هـ بصره ۸- قیام حسین‌بن علی فخی، ۱۶۵ هـ مدینه. ۹- قیام یحیی‌بن عبداله ۱۶۵ هـ دیلم. ۱۰- قیام ادریس‌بن عبدالله ۱۷۲ مغرب، ۱۱- قیام محمدبن ابراهیم، کوفه ۱۹۹ هـ ۱۲- قیام محمدبن جعفرالصادق مکه ۲۰۰ هـ ۱۳- قیام ابوعبداله برادر ابوالسرایا ۲۰۲ هـ کوفه. ۱۴- قیام ابراهیم‌بن موسی‌بن جعفر، یمن ۲۰۰ هـ ۱۵- قیام عبدالرحمن‌بن احمد... بن عمربن علی‌بن ابی‌طالب یمن ۲۰۷ هـ ۱۶- قیام محمدبن قاسم‌بن عمربن علی‌بن‌الحسین‌بن علی، خراسان ۲۱۹ هـ

در واقع، همه چیز در آن روز سیاه و از زیر آن سایبان حصیری، محلّهٔ بنی‌ساعده در میدان مرکزی مدینه شروع شد: کودتای نخبگان عرب علیه نهضت انسانی اسلام به پیروزی رسید، و بدین‌سان خلافت غصب در تاریخ اسلام پایه‌گذاری شد و رژیم امویان زشترین جلوه از خلافت غصب بود که هزار ماه دوام یافت.[1] در این میان از همان آغاز، تشیّع به عنوان تجلی عینی اسلامِ محمّد ﷺ و ادامهٔ آن در تاریخ، به دفاع از ارزشها و آرمانهای انسانی نهضت اسلام پرداخت و منادی عدالتی بود که خلافت جور و رژیم امویان به سختی آن را پایمان کرده بودند.[2] بدین‌سان مشخصّهٔ تشیع در تاریخ، عدالت‌خواهی بود و مشخصّهٔ خلافت جور، ستمگری و استخفاف انسان. و این چنین بود که حق و باطل نبردی به بلندای تاریخ خویش آغازیدند. نهضت‌های عدالت‌خواهانه شیعه از نیمهٔ دوم قرن اول هجری آغاز شد و از آن سو دستگیری و شکنجه گسترده و روزافزون و شناسائی و تعقیب و گریز شدت یافت. در قرن اول و نیمه اول قرن دوم هجری، حجاز و عراق

---

۱. التنبیه ۲۸۴.

۲. نهج: کلام: ۱۵، ۱۶، خطبه‌های: ۹۲، ۹۸، ۱۵۸، و... و...

دوکانون اصلی پیکار نهضت‌های عدالت‌خواهانه اسلام علوی علیه رژیم اموی بود و تمام فشار رژیم در همین دوکانون متمرکز شده بود.[۱] رژیم اموی تنها با مبارزان علوی در ستیز نبود، بلکه با هر علوئی که از نسل علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام و از پیروان حضرتش و وفادار به آرمانهای نهضت انسانی اسلام بود، کار داشت. بنابراین دامنهٔ دستگیری و تعقیب و گریز بسیار فراگیر و گسترده بود. در بخشنامه‌های سرّی - امنیتی معاویه‌بن ابی‌سفیان آمده است: «هر کس سخنی و حدیثی از پیامبر اسلام در مناقب، فضائل و حقانیت علی و آل بر زبان آورد، جان و مالش مباح است، هیچ شهادتی از شیعیان و اهل بیت علی قابل قبول نیست و باید که اسامی و مشخصات کلیه افراد خاندان علی و پیروانش را نوشته و به مرکز ارسال دارید».[۲] معاویه در پی این تمهیدات، در یک فرمان سراسری دستور داد که: «باید علویان و شیعیان در فشار مطلق اقتصادی و اجتماعی قرارگیرند و باید به جرم خویشاوندی، دوستی و پیروی از علی‌بن ابی‌طالب، متهم شناخته شده و کشته شوند».[۳]

خواص و عوام‌الناس برای تقرب به رژیم وگرفتن جایزه و مقام، در شناسائی و معرفی علویان و شیعیان مسابقه گذاشته بودند. سازمان اطلاعاتی - امنیتی رژیم موسوم به «اَلْعُیُون» که ریاست آن با بُسربن ارطاة بود و ده هزار عضو رسمی داشت تمام عراق و حجاز را به سیخ و سوزن کشیده بود. معاویه هزاران شیعی و علوی را در سیاهچالها و زیرزمینهای مخوف به بند کشیده بود و زجرکش می‌کرد.[۴] در هر شهر

---

۱. سلیم ۲۰۵.
۲. سلیم ۲۰۲، ۲۰۴.
۳. سلیم ۲۰۴، ۲۰۵.
۴. سلیم ۲۰۵، + ابن ابی‌الحدید ۳/۱۷۰ + المغنیه ۴۲-۵۶. پیشینه اخلالگریهای معاویه

و روستا و اعظان اموی بر فراز منبرها به سبّ و لعن علی و آل پرداخته بودند[1] و زبان به تعریف و تمجید ازکودتاچیان و ابوسفیان و معاویة و خاندان اوگشوده بودند.[2] با این همه، قیام امام حسین‌بن علی علیه‌السلام در سال ۶۱ هجری) به دیگر علویان و عدالت‌خواهان شهامت اعتراض و قیام بخشید و قیامهای پی‌درپی دیگری را باعث شد. قیام زیدبن علی علیه‌السلام در سال ۱۲۲ هجری ضربه کوبندهٔ دیگری بود که رژیم اموی را متزلزل کرد و ابهت پوشالی آن را درهم شکست و زمینه یک قیام عمومی و فراگیر علیه آن رژیم را فراهم نمود. امویان حلقه محاصره و فشار را تنگ‌تر کردند. در چنین تنگنائی از دستگیری و کشتار و فشار بود که علویان و شیعیان، قلمرو مبارزه را از حجاز و عراق به دیگر جاها کشاندند و رو به سوی ایران نمودند. در خراسان بزرگ و ایران مرکزی و طبرستان جای یافتند و به تدارک قیامی بزرگ و عمومی پرداختند تاکه سرانجام در سال ۱۳۲ هجری، آن قیام بزرگ و سراسری و متشکل ازکلیه نیروهای مخالف امویان به رهبری علویان و شیعیان، به شب ظلمانی هزارماهه امویان پایان داد.

عباسیان که در اوائل از متحدان و دوستان امویان بودند و فقط اختلافات خانوادگی و شخصی باعث شده بود تا به صف مخالفان رژیم اموی بپیوندند و سرانجام یکی ازگروههای شرکت‌کننده در قیام ضداموی شوند و اندکی قبل از پیروزی، در اجلاس حجاز در سال ۱۳۲ ه با علویان به رهبری محمّد نفس زکیه بیعت کرده بودند[3]، در

→ ر.ک: الغارات ۱ و ۲.

۱. سلیم ۲۰۵، ۱۰۹–۱۰۸.

۲. سلیم ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱.

۳. حجاز؛ ابواء (بین راه مکه و مدینه)، در آستانهٔ سال ۱۳۲ هجری، اندکی قبل از ←

آستانه پیروزی پیمان شکستند و در یک شبه کودتا، قدرت را غصب و به قتل عام انقلابیون از همهٔ گروهها و احزاب سیاسی پرداختند.[1] در این فصل از مبارزه، مشکل اساسی کار در این بود که عباسیان به تزویر غلیظ و سخت فریبنده‌ای دست یازیده و خود را صاحبان قیام و وارثان پیامبر اسلام و خونخواهان شهیدان از امام حسین‌بن علی تا زیدبن علی و.... معرفی می‌کردند. منصور عباسی در جمعه‌ها و

← پیروزی: افراد شرکت کننده در این اجلاس: ۱ـ ابراهیم بن محمد معروف به امام، سردسته عباسیان، ۲ـ عبداللّه بن محمد معروف به سفّاح، ۳ـ عبداللّه بن محمد معروف به منصور، ۴ـ صالح بن علی عباسی، ۵ـ عبداللّه بن حسن بزرگ خاندان حسینیان، ۶ـ محمدبن عبداللّه بن حسن (معروف به نفس زکیه)، ۷ـ ابراهیم بن عبداللّه، ۸ـ محمد بن عبداللّه بن عمرو بن عثمان، نماینده جناح اموی مخالف با رژیم امویان. سخنگوی اجلاس: صالح بن علی، ابتدا سخنرانی عبداللّه بن حسن به نفع پسرش نفس زکیه. تأیید و تأکید حضار بر رهبری نفس زکیه و بیعت با او، در این اجلاس فعال‌تر از همه، منصور عباسی بود که برای نفس زکیه بیعت گرفت. عباسیان زودتر از دیگران با نفس زکیه بیعت کردند. پیشنهاد شد از امام صادق علیه‌السلام دعوت شود. جلسه تا رسیدن امام صادق اعلام تنفس کرد. با حضور امام صادق، جلسه اعلام رسمیت کرد و عبداللهبن حسنبه نفع پسرش سخن گفت و جریان بیعت را به عرض امام صادق رساند. حضرتش ضمن سخنانی خطاب به عبداللهبن حسن صریحاً از یک توطئه خطرناک سیاسی پرده برداشت و ماهیت باند عباسیان را افشا کرد و فرمود: ای عبدالله! خلافت و قدرت نه به تو می‌رسد و نه به فرزندان تو، بلکه قدرت را سفاح و منصور و بچه‌های منصور خواهند ربود و تو و فرزندانت را خواهند کشت. و آنگاه با اشاره به منصور فرمود: آن قبازرد، همو محمد نفس زکیه را در احجارالزّیت (نزدیک مدینه) خواهد کشت. افشاگری امام صادق در حالی صورت گرفت که در خراسان بطور سری برای ابراهیم امام بیعت گرفته شده بود... ن.ک: مقاتل ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴. مقایسه کنید: بحار ۲۷۲/۷۴، ۲۷۷، ۲۸۸. نسخه مورد استناد مجلسی با مقاتل موجود اختلاف بسیار دارد. به هر صورت گزارش اجلاس حجاز پراکنده و نامدوّن است.

۱. التنبیه ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، + مقاتل ۱۸۸-۲۶۶. + المغنیه ۱۴۵-۱۵۰ + الجهاد ۱۱۱-۲۰۷.

خطبه‌ها سراپا سیاهپوش بود و خود را عزادار حسین‌بن علی علیه‌السلام معرفی می‌کرد و عمامه و عبایش را عبا و عمامهٔ پیامبر اسلام و شمشیرش را شمشیر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌دانست و آنچنان از تقوی و تقدس و عذاب آخرت سخن می‌گفت و می‌گریست و اشک می‌ریخت که حاضران نگران جان خلیفه می‌شدند.[1] براستی افشای چنین تزویری غلیظ که چشم و گوش و دل و درون عوام‌الناس را پر کرده بود، کاری مشکل بود. مبارزه با ستم عباسیان دقیقاً به همین دلیل بسیار مشکل‌تر از نبرد با امویان بود. قیام محمدبن عبدالله معروف بن نفس زکیه، رهبر قیام بزرگ ضداموی، و برادرش ابراهیم‌بن عبدالله در سال ۱۴۵ هجری نخستین واکنش قهرآمیز در شکستن طلسم تزویر عباسیان به شمار می‌رود. این دو قیام سرآغاز نهضتهای عدالتخواهانه علویان علیه بیدادگری عباسیان بود. رژیم عباسی مخوف‌تر و مخرّب‌تر از امویان شد: به ایدئولوژی و استراتژی امویان بازگشت و وفاداری خویش را به کودتای سقیفه صریحاً اعلام داشت و کارش به جائی رسید که بعدها در جریان قیام حسین‌بن علی فخّی، موسی‌بن عیسی عباسی فرمانده عباسیان که برای مقابله با حسین‌بن علی آمده بود، پس از نبردی خونین، جاسوس فرستاد تا از اردوگاه حسین‌بن علی خبر آورد. جاسوس رفت و برگشت و گفت: پیروزی با آنهاست، آنان را مصمّم دیدم. موسی‌بن عیسی گفت: براستی که حق با آنهاست، ما غاصب قدرت هستیم، آنان شایسته رهبری جامعه هستند، ولی چه کنم که اَلْمُلْکُ عَقیمٌ، حتی اگر اکنون پیامبر اسلام در رابطه با قدرت و حکومت با ما منازعه می‌کرد، گردنش را با شمشیر

---

۱. المغنیه ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۴۹، + مروج ۱۰/۳ + ابن‌اثیر ۳۲۵/۴.

می‌زدیم: «... وَلَوْ اَنَّ صٰاحِبَ‌الْقَبْرِ یَعْنِي النَّبِیُّ ﷺ نٰازَعْنٰاالْمُلْکَ ضَرَبْنٰا خیشُومَهُ بِالسَّیْفِ...».[۱] در همین نبرد بود که پس از شهادت حسین‌بن علی فخی، موسی‌بن عیسی وارد مدینه شد و به پیروی از بنی‌امیه، دستور داد که مردم، علی و آل‌علی را لعن کنند.[۲]

با آغاز نبردهای مسلّحانه علویان با عباسیان، رژیم با تجاربی که از گذشته داشت، خفقان غیرقابل تحمل و تنفسی برقرارکرد و شناسائی و دستگیری شیعیان و علویان دور جدیدی یافت.[۳] و این بار دیگر علویان و شیعیان تنها در سیاهچال‌ها زنده به گور نمی‌شدند بلکه منصور عباسی که به کار ساختن بغداد مشغول بود، به جای آجر از علویان استفاده می‌کرد و آنان را زنده‌زنده در بنای بغداد کار می‌گذاشت و میادین شهر را با استوانه‌هائی از علویان که زنده گچ گرفته شده بودند، تزئین می‌کرد و سفیر روم نخستین کسی بود که از بغداد و استوانه‌هایش دیدن کرد. با این همه، نهضت‌های عدالتخواهانه علویان یکی پس از دیگری آغاز می‌شد. در ایران کانونهای مقاومت و مبارزه شکل می‌گرفت، طبرستان، خراسان بزرگ و ایران مرکزی (ایالت جبال) پایگاههای اساسی نهضت‌های علویان با رژیم عباسی بودند.[۴] علویان در طبرستان و دیلمان قدرت و حکومت یافتند[۵]، عراق و حجاز همچنان مرکز مقاومت و مبارزه بود، یمن پایگاه نوینی برای علویان گردید که در نیمه قرن سوم هجری،

۱. مقاتل ۳۰۲.
۲. مقاتل ۳۰۲.
۳. کلیه مسافرخانه‌ها و مراکز عمومی و خانه‌های مردم زیرنظر بود، حتی چهارپایان هر روز و شب سرشماری می‌شدند: نک: طبری ۲۳۲/۹/۵، ۲۳۴، ۲۳۵.
۴. الافاده ورق ۲۷۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۷۶ و... + مقاتل ۴۶۰.
۵. الافاده ۲۷۵-۳۲۰. + مقاتل ۴۶۰. + زامباور ۱۰۵، ۷۸، ۷۹، + ابن‌اسفندیار ۹۴-۹۸.

حکومت علوی در آن دیار برقرار شد.[1]

حضور علویان در ایران بخشی از مبارزه بود: اصل تعقیب و گریز در سرتاسر خلافت اموی - عباسی برقرار بود و جغرافیای مبارزه حدّ و مرزی نمی‌شناخت. قلمرو گریز و استتار علویان از دیلم و طبرستان و جبال گیلان و ایران مرکزی و جنوبی و خراسان بزرگ و پهناور آن روزگرفته تا یمن و سند می‌رسید. مبارزه عوارضی همراه داشت. به این صورت که وقتی رژیم خلافت بر یک مبارز علوی دست می‌یافت، علاوه بر شهادت خود او، گاه قتل عام اعضای خانواده‌اش را به دنبال داشت و گاه به تبعید آنان منجر می‌شد و گاه تحریم و فشار اقتصادی به حدی بود که چاره‌ای جز مهاجرت نداشتند. و از دیگر طرف به محض دستگیری یک مبارز، بقیه بستگان و نزدیکان او متواری می‌شدند. و اگر رژیم به مبارز تحت تعقیب دست نمی‌یافت همین عواقب برای خانواده او مقرر می‌گردید. اصل تعقیب حدّ و مرزی نداشت، گاه برای دستگیری یک مبارز که در محلّی دوردست شناسائی و گزارش شده بود، تا آنسوی مرزهای رسمی خلافت، نیرو اعزام می‌شد و لذا یک مبارز باید مرتب از شهری به شهری و از دیاری به دیار دیگری می‌رفت و در استتار کامل بسر می‌برد. یک منبع تاریخی قرن پنجم هجری که به همین منظور نوشته شده فهرست نسبتاً جامعی از حضور علویان در سرتاسر قلمرو خلافت و سلطنت وابسته، ارائه کرده و ترسیم دقیقی از سیر حرکتشان بیادگار گذاشته است. این منبع، «منتقلة‌الطالبیه» نام دارد که اسم با مسمّائی است.

---

۱. زامباور ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹: پیشینه حکومت علوی در یمن و فهرست حاکمان علوی. + بارتولد ۱/۲۸۲-۲۶۲.

آن‌گونه که «مقاتل‌الطالبین» یا شهادتنامهٔ شهیدان شیعهٔ علویه، منبع ارزشمند دیگری در همین زمینه است. این کتاب فهرستی ناقص و ناتمام از رزم‌آوران شهید علوی در خلافت اموی - عباسی است که در قرن چهارم هجری نوشته شده است، (سال تألیف این کتاب ۳۱۳ قمری است).

تشکیل حکومت علویان در طبرستان عامل مشوّق دیگری بود که به مهاجرت علویان از حجاز و عراق انجامید. آنگونه که غلبهٔ نسبی شیعه در ایران مرکزی عامل دیگر این مهاجرت بود. تاریخ سیاسی اسلام نشان می‌دهد که مرحله اول مهاجرت به هر دلیل در طول قرون اول تا چهارم هجری بوده است و مرحله دوم از محلّ استقرار ثانویه به نقاط دیگر صورت گرفته است.

علویان در آغاز قرن سوم هجری در ایران مرکزی و مخصوصاً ری پایگاه مذهبی و احتمالاً اجتماعی داشته‌اند.[۱] این وضعیت رویه تحول تا پایان قرن ششم هجری به اوج خود می‌رسد تا آنجاکه علاوه بر تمرکز در شهرری روستاهای اطراف ری در اختیار علویان بوده و در میان دیگر اقلیت‌ها، اکثریت نسبی را داشته‌اند.[۲] آنگونه که در همین مقطع بلند در طبرستان و جبال گیلان و دیلمان رشد طولی و عرضی داشته‌اند.[۳]

علویانی که به ری آمده‌اند مشخصاً از اعقاب امام حسن‌بن علی‌بن

---

۱. تاریخ قم ۱۹۴، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰ + الافاده ۲۷۳-۳۲۵.
۲. النقض ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰ تاریخ قم ۲۰۸-۲۰۹. + فصل دوم و سوم این رساله.
۳. النقض ۴۵۸، ۴۶۰ + الراوندی ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰. + تاریخ قم ۲۰۸-۲۱۰. پیشیه سیر علویان در ایران: العلویه ۱-۱۸۰، درری: ۲۳، ۲۴، ۲۸، ۳۸، ۴۳، ۴۴، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۸، ۶۰، ۶۳، ۶۴، ۸۰-۹۴.

ابی‌طالب علیهم‌السلام از اولاد حسن مثنی و زیدبن حسن بوده‌اند.[1] هر چند که از شاخه‌های دیگر این شجرهٔ طیّبه در ایران مرکزی از جمله ری حضور یافته‌اند. در فصل دوّم و سوّم این رساله به مناسبت موضوع مورد بحث از علویان مقیم ری و حومه و اولاد و اعقابشان یاد خواهیم کرد.

مقابر و مزارات علویان در ایران، همان‌گونه که در آغاز این رساله یادآور شدم، علی‌رغم اصرار زمان و خواست قدرتهای اهریمنی حاکم بر تاریخ مبنی بر حذف و محوشان، در جای‌جای این سرزمین پرحادثه و پرخاطره برجای مانده است. و صرف‌نظر از تحریفات تاریخی و ترفندهای سیاسی و احیاناً فئودالی که با روی کارآمدن صفویان آغاز و اوج گرفت و سادات صفوی جای سادات علوی را گرفتند و به فکر مقبره و مزارسازی برای خویش افتادند، به این صورت که با رونق بازار مذهبی صفویه و اهمیت‌یافتن توابع آن، هر بیکار زرنگ جُربزه‌داری کشکول گدائی و یا درویشی بر زمین می‌نهاد و با الاغش از محل زندگیش بار می‌کرد و در بین راه شالِ سبزی بر سر یا کمر می‌بست و به عنوان «سیّدِ جلیل‌القدر» وارد شهر و روستائی جدید می‌گردید و از باور و اعتقاد توده‌ها، نانِ «سیادت» می‌خورد. از همین رو است که می‌بینیم یکی از محصولات رو به رشد دورهٔ صفویه، رویش قارچ مانندِ «سادات صفوی» بود[2] با اینهمه، علویان بر

---

۱. الطالبیه ۱۵۱، ۱۵۸۱۵۲–، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۸۱، ۴۰۵، + المبارکه ۲۶، ۲۷ + الفخری ۱۰۶–۱۰۷ + الاختصار ۶۲. + العلویه ۲۳، ۲۴، ۲۸، ۳۸، ۴۳، ۴۴، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۸.

۲. با همهٔ تدابیری که شاه طهماسب در اثبات سیادت صفوی، اندیشیده بود، در عین حال گاه رسوائیهایی ببار می‌آمد: یکی از متحدان و محرم اسرار شاه که علیه وی عاصی شد دست به افشاگری زد و پرده از سیادت دروغین صفویان برداشت. این

←

خاک فتاده در این مرز و بوم که یا در مبارزه با خلافت و سلطنت به شهادت رسیده‌اند و یا که پس از عمری از سر زهد و عبادت و ریاضت و شرافت انسانی درمی‌گذشته‌اند و در حیات خویش مورد احترام و توجه توده‌ها بوده‌اند، حقیقت و معنویت آنان بر مزار و مرقدشان همچنان ساطع است و سوءاستفاده‌های قدرتهای سیاسی از مزارشان نتوانسته ساحتِ ضد جورشان را خدشه‌دار کند. فهرست زیر مراقد و مزارات علویانی است که قبل از پیدایش صفویه درری و حومه شناخته می‌شده و اصالت علوی آنان ثابت است. و در اینجا با همان عنوانی آورده می‌شوند که در اذهان توده‌ها (امامزاده) از دیرباز نامیده می‌شدند.



← مسئله آنقدر برای شاه نگران‌کننده و خطرناک بود که سخت واکنش نشان داده است: تذکره ۶۵: «... از غایت غرور و نخوت کار به جائی رسانیده بود که سلب سیادت ما می‌کرد و در کتابتی که به شاه قلی‌خان نوشته بود آیه کریمهٔ «لَیْسَ مِنْ اَهْلِک اَنّه عَمَلٌ غَیْرُ صٰالحٍ» را نوشته و مزخرفات بسیار گفته و شاه قلی سلطان در جواب، کتابتی مطول بر او نوشته و...». شاه آرامش نیافته و برای نابودی او لشکرکشی کرده است. ذک: تذکره: ۶۵، ۶۶، ۶۷./. اقدام اساسی شاه‌طهماسب در جهت انتساب دودمان صفوی به علویان دستوری بود که به ابوالفتح حسینی داد، تا کتاب صفوةالصفای ابن بزاز راکه به شرح حال شیخ صفی‌الدین اختصاص دارد، بازنویسی و بازسازی کند و در آن تغییراتی اساسی پدید آورد. نخستین اقدام میرابوالفتح حسینی ساختن شجره‌نامه‌ای بود که در فصل اول از باب اول کتاب صفوهالصفا آورد. اما از آنجا که در طول سلطنت شاه‌طهماسب چند نفر مشغول شجره‌سازی بوده‌اند به دلیل عدم هماهنگی رسوائی و تناقضات شگفتی ببار آورده است. ذک: سلسلةالنسب صفویه ۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۷، + ابن‌بزاز (توکلی‌بن اسماعیل‌بن حاجی اردبیلی)/ صفوةالصفا (چاپ سنگی)، بمبائی ۱۳۲۹ قمری) ص ۱۱،...: «حکایت: شیخ فرمود که در نسب ما سیادت هست لکن سئوال نکردم که علوی یا شریفی و همچنان مشتبه ماند... حکایت:... پرسیدم که شیخ سیّد است و علوی؟! فرمود: بلی! لکن نپرسیدم که حسنی یا حسینی...».

سادات علوی در ایران مرکزی؛ ری و حومه:

امام‌زاده ابوالحسن[1] اندرمان.

امام‌زاده ابراهیم پس قلعه.

امام‌زاده اسماعیل و شمس‌الدین ورامین.

امام‌زاده افطس شهریار.

امام‌زاده ابراهیم و اسماعیل کهریزک.

امام‌زاده اهران شهریار

امام‌زاده ابراهیم فیروزکوه

امام‌زاده ابراهیم[2] ارنگه

امام‌زاده ابراهیم و اسماعیل فیروزکوه

امام‌زاده ابوطالب[3] فرحزاد

امام‌زاده پنج تن* ورامین

امام‌زاده جعفر ارنگه

امام‌زاده جلال‌الدین و فخرالدین دماوند

امام‌زاده جعفر فیروزکوه

امام‌زاده جعفر ورامین

امام‌زاده چهارتن*[4] فیروزکوه

---

۱. ایرانشهر ۱۳۷۶/۲ + ری باستان ۳۳۴/۲.

۲. ایرانشهر ۱۳۷۶/۲ + اصالت تاریخی: بدایع ۳۰: ابراهیم برادر شرف‌الدین داود (امام‌زاده داود) در یکی از دهات ارنگه مزور است. + موقعیت تاریخی - جغرافیائی ارنگه: قلاع ۱۳۲-۱۳۳: ارنگه از آبادیهای رودخانه کرج که سابق پشتکوه رستمدار بوده است...

۳. ایرانشهر ۱۳۷۶/۲ + مصطفوی ۴۲۸/۱: معصوم صالح، فرحزاد، در منبت‌کاری دورهٔ شاه‌طهماسب، سال ۹۵۶ هجری قمری.

۴. این چهار تن و پنج تن و دوازده تن و.... همان علویان شهید گمنامی بوده‌اند که

امام‌زاده حسین	کرج
امام‌زاده حسن	برغان
امام‌زاده حسن	کرج
امام‌زاده حسن	کرج
امام‌زاده حمزه[۱]	شهرری
امام‌زاده خلیل	خوار ورامین
امام‌زاده احمد	لواسان
امام‌زاده دوازده تن*	لواسان
امام‌زاده ذوالفقار	ورامین
امام‌زاده رضی‌الدّین	کرج
امام‌زاده عبدالرّحمن	گرمسار
امام‌زاده مراد	خوار
امام‌زاده محمود	ورامین
امام‌زاده محمّد	فیروزکوه
امام‌زاده طاهر[۲]	فیروزکوه
امام‌زاده مطهّر	فیروزکوه
امام‌زاده شیخین	فیروزکوه
امام‌زاده شعیب	کن
امام‌زاده صالح[۳]	تجریش

← روستائیان به هنگام دفن، تعدادشان را بر مزار آنان نهاده‌اند.

۱. ایرانشهر ۱۳۷۶/۲ + ری باستان ۱۸۳/۲، ۴۳۹ + الجنة ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹.

۲. ایرانشهر ۱۳۷۶/۲ + ری باستان ۴۳۹/۲. الجنة ۴۹۶، ۴۹۵، ۴۹۷.

۳. المراقد ۴۰۲-۴۰۳ + مصطفوی ۴۲۷/۱.

امام‌زاده صابر[1] — ونک

امام‌زاده عبدالعظیم حسنی[2] — شهرری

امام‌زاده عبدالله[3] — شهرری

امام‌زاده عبدالله[4] — لواسان

امام‌زاده عیسی و اسحاق — ورامین

امام‌زاده علی‌اکبر — خوار

امام‌زاده عبدالله — خوار

امام‌زاده عبدالله و عبیدالله — دماوند

امام‌زاده عبدالله — لواسان

امام‌زاده عماد — شهریار

امام‌زاده عبدالله — لواسان، جائیج.

امام‌زاده عبدالله — فیروزکوه

امام‌زاده علی‌اکبر — شمیران

امام‌زاده علاءالدین — کن

امام‌زاده علی و ولی[5] — گرمسار

امام‌زاده عبدالله و یحیی — فیروزکوه

امام‌زاده عزیز — اوین

امام‌زاده فتح‌الله — ورامین

امام‌زاده قاسم[6] — شمیران

---

۱. الجنة ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵ + مصطفوی ۴۲۸/۱ + ایرانشهر ۱۳۷۶/۲.

۲. المستدرک ۶۱۴/۳ + ری باستان ۸۳/۲، ۴۱۶، ۴۱۹، ۴۳۹ + الجنة ۴۹۰-۴۹۳.

۳. ری باستان ۶۱/۳، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۵۰، ۲۵۷، ۳۱۷، ۴۰۱، ۵۳۲، ۵۴۱، ۸۲، ۴۱۲، ۴۳۹، ۴۹۲ + مصطفوی ۴۲۹/۱ با آثار دورهٔ صفویه.

۴. الجنة، ۴۹۰ ـ ۴۹۳.

۵. ری باستان ۵۹۱/۲.

۶. الجنة ۴۹۷-۴۹۸ + ری باستان ۵۳۷/۲، ۵۳۸، ۶۲۰ + مصطفوی ۴۲۸/۱ک با

امام‌زاده قوشه	خوار
امام‌زاده قاسم	گل خندان دماوند
امام‌زاده قاسم و هارون	کرج
امام‌زاده کوشک (؟)	خوار
امام‌زاده کوهان (؟)	دماوند
امام‌زاده کوکب‌الدین	دماوند
امام‌زاده گزدرخت	گرمسار
امام‌زاده لیلستان	ارنگه
امام‌زاده معصوم‌زادگان	فیروزکوه
امام‌زاده محمّد و خالق	شهریار
امام‌زاده محمّد	کرج
امام‌زاده محمّد	شهریار
امام‌زاده مهدی و جعفر	شهریار
امام‌زاده محمدباقر	لواسان
امام‌زاده موسی	برغان
امام‌زاده معصوم‌زاده شیخ	لواسان
امام‌زاده محمد	کن
امام‌زاده معصوم	کرج
امام‌زاده معصوم‌زاده محمّد	دماوند
امام‌زاده محمد و احمد	فیروزکوه
امام‌زاده نور (؟)	عمامه لواسان
امام‌زاده یحیی و موسی	دماوند

← معماری دورهٔ صفویه، در منبت‌کاری، سال ۹۶۳ ق سلطنت طهماسب اول.

امام‌زاده یحیی	گرمسار
امام‌زاده یحیی‌بن موسی‌الکاظم[۱]	کرج
امام‌زاده نصیرالدین[۲]	تهران
امام‌زاده سیداسماعیل[۳]	تهران
امام‌زاده یحیی[۴]	تهران
امام‌زاده زید[۵]	تهران
امام‌زاده سیدزاهد و سیدطاهر[۶]	شکراب

در فهرست رسمی اماکن مذهبی تهران و حومه، مقابر و مزاراتی دیگر از قبیل: بی‌بی سکینه در شهریار، بی‌بی زبیده در شهرری، عمه کبری و عمه صغری در اشتهارد آمده است[۷]، آنگونه که از بقعهٔ بی‌بی شهربانو در شهرری یاد شده است. و گفتیم که در ساختگی بودن این بقعه و بی‌اساس‌بودن افسانهٔ شهربانو تردیدی وجود ندارد.[۸] جالب

۱. ری باستان ۶۲۰/۲، ۵۹۱، ۳۹۳ + پیشینه تاریخ: لسترنج ۲۳۵ + القزوینی ۱۸۱/۱، ۱۸۲، + الجنة ۵۱۳ + ریاض ۵۰۳/۲ + مصطفوی ۴۲۸/۱.

۲. ری باستان ۵۴۲/۲، ۵۹۱، ۵۴۶ + مصطفوی ۴۲۷/۱.

۳. ری باستان ۶۲۰/۲، ۵۹۱، ۳۹۳ + مصطفوی ۴۴۷/۱، ۴۲۵: محلّه چال میدان، در قدیمی، سال ۸۸۶ قمری.

۴. ری باستان ۶۲۰/۲، ۵۹۲، ۳۹۳ + مصطفوی ۴۲۶/۱: محلّه عودلاجان، در منبت‌کاری، تاریخ ۸۹۵ قمری.

۵. ری باستان ۶۲۰/۲، ۵۹۱ + مصطفوی ۴۲۶/۱: بازار تهران، بنای بقعه ۹۰۲ قمری، قبل از صفویه.

۶. ری باستان ۵۷۰/۲. برای دریافت کلیه امام‌زاده‌های ایران ذک: ایرانشهر ۱۳۴۳/۲-۱۳۸۱ + شناسائی و پیشینه تاریخی: + العلویه ۲۳-۹۸ - الطالبیه ۹۰-۲۸۵ + العمده ۵۸-۳۲۰ + العلویه ۲۳، ۲۴، ۲۸، ۳۸، ۴۳، ۴۴، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۸، ۶۰، ۶۳، ۶۴، ۸۰، ۶۶، ۹۴. + الجنة ۴۸۷-۴۹۹. + ریاض ۵۰۲-۵۳۰.

۷. ایرانشهر ۱۳۷۶/۲-۱۳۷۷.

۸. ذک: صفحات گذشته + شعوبیه ۱۲۰-۱۵۰ + ری باستان ۴۰۳/۲-۴۷۰. متأسفانه

است بدانیم که بسیاری از ایران‌شناسان غربی، ابتدا به سراغ همین بقعهٔ دروغین رفته‌اند و ایران‌شناسی و اسلام‌شناسی را از این یادگار شعوبیه عصر آل‌بویه شروع کرده‌اند. و لذا کمتر مستشرقی در غرب بوده و هست که برمبنای همین افسانه پوشالی، تشیع را ساخت ایرانیان نداند و به این افسانه استناد نکند که: اولاً علت اسلام‌آوردن ایرانیان، خویشاوندی سببی با پیامبر اسلام از طریق ازدواج شهربانو دختر یزدگرد سوم ساسانی با حسین‌بن علی بود، ثانیاً وقتی حسین داماد ایرانیان شد اولاد او که از طریق شهربانو خون ایرانی داشتند، می‌توانستند از طریق وراثت در امامت، جای سلطنت موروثی و باستانی ایران را بگیرند و پر کنند. و این بود که ایرانیان چیزی به نام تشیع امامیّه را ساختند[1]!! و این یکی از بی‌شرمانه‌ترین قضاوتهائی است که تاریخ بخود دیده است! ملاحظه می‌شود که این یادگار شعوبیه چقدر و تا کجا به تحریف حقیقت تشیع و اسلام و تحقیر مردم ایران انجامیده است.

← مرحوم مصطفوی به دلیل تعلق خاطر فراوان به مفاخر و میراثهای ایرانی بدون اشاره به ساختگی‌بودن این افسانه و بقعهٔ آن، فصل مفصلی در این باره نوشته و رسالهٔ مستقلی در این موضوع نگاشته است که انجمن آثار ملّی چاپ کرده است، حال آنکه آقای دکتر کریمان مؤلف تاریخ ری باستان با پژوهشی بحق محققانه و استادانه پوشالی‌بودن این افسانه را ثابت کرده‌اند. مرحوم مصطفوی تصریح کرده است که آثار و اثر وجودی این بقعه به سال ۸۸۸ قمری می‌رسد و در سال ۹۶۲ قمری شاه‌طهماسب صفوی بر آن دست برده است. ذ.ک: مصطفوی ۱/۴۳۰، ۴۲۹.

۱. افاضات مستشرقان و برخی محققان داخلی و مورخان دولتی- درباری و پیشینه تاریخی این افسانه را به همراه نقد و نفی علمی و مستند این افسانه و افشای سیاسی آن ذ.ک در شعوبیه ۲۱-۱۵۰، ۲۶۱-۴۹۴. مطالعه این کتاب به همهٔ جویندگان حقایق تاریخی اسلام و ایران توصیه می‌شود. و نیز مطالعه فصل مفصل محققانه آقای دکتر کریمان در: ری باستان ۲/۴۰۳-۴۷۰ و پیوستهای مفید آن توصیه می‌گردد.



شَرف‌الدّین داٰوُد؛
«آباٰءِ و اَجْداٰد»



چهره‌های حکومتگر خاندان قاسم رَسّی

القاسم‌بن ابراهیم‌الرّسی (۲۴۶ ه)

حسین			محمد	
یحیی‌الهادی	عبدالله	قاسم	عبدالله	ابراهیم
محمد	احمد	یحیی	احمد	علی
یحیی	علی	قاسم	یحیی	عبدالرحمن
اسماعیل	قاسم	رقیه	مطهر	محمد
یوسف‌الداعی	الحسن	احمد	جعفر	حسین
محمد	عبدالله	حمزه	قاسم	ناصر
حسن	علی	عبدالله	یحیی	ناصر
یحیی	عبدالله	مالکه	یحیی	حسن
احمد	محسن	یحیی	محمد	یحیی

قاسم‌الرّسی ترجمان‌الدین‌بن ابراهیم (م ۲۴۶ هق) زامباور ۱۸۷ + بار تولد ۱۸۰، ۱۸۱. حسین‌بن قاسم: ۲۴۶ هق. بار تولد ۱۸۰ + زامباور ۱۸۷. ش ۱۰۵.

الناصر احمد، مرتضی ابوالقاسم محمد ← یحیی‌بن الحسین (۲۸۹-۲۸۰ه) محمّد ۲۹۸-۲۹۹ ه احمد ۲۹۹-۳۰۱ ه/ القاسم‌المختار + یوسف‌الدّاعی + قاسم‌المنصور + حسین از ۳۹۳-۳۲۵ هق. حسن ۴۲۶ ق، احمد، ۵۳ (م ۵۶۶ ه)، عبدالله ۵۹۳ (م ۶۱۴ ه) ناصر ۶۲۳-۶۱۴ ه یحیی ۶۱۴، احمدبن حسین ۶۳۳ ه متوکل احمد ۶۵۶، منتصر داود ۷۰۰-۶۸۰ هق. نک: بار تولد ۱۸۰-۱۸۱ + زامباور ۱۸۷-۱۸۸.

شَرَفُ‌الدّین دٰاوُدُ[1] بْنِ عمٰادالدّین یحیی[2] بن جعفربن نوح بن الحسن‌الغیلی[3] الیمانی بن ابی‌الحسن یحیی[4] الهادی بن ابی عبدالله الجواد[5] بن القاسم الرّسی[6] الملقّب بترجُمٰانِ‌الدّین‌بن ابراهیم‌بن

---

۱. بدایع ۲۹: فقط: داود. ۲. بدایع ۲۹ فقط: عماد.

۳. بدایع ۳۰: نوح‌بن عقیل، یقیناً عقیل تصحیف غیل می‌باشد: نوح‌بن غیل. مقایسه کنید ص ۶۴. تهذیب ۶۵ الحسن‌الغیلی + المبارکه ۲۷: الحسن‌الغیلی + العمده ۱۶۷: الحسن‌الغیلی + الطالبیه ۲۷۷: الحسن‌الفیلی. + الحدائق ورقه ۷: الحسن‌الفیلی + الافاده ورقه ۲۷۴ الحسن + الشجره ۲۷: الحسن‌القیلی + امام زید ۳۱۸: الحسن‌الفیلی.

۴. بدایع ۳۰: عقیل‌بن هادی + ریاض ۱۴/۲: الهادی بن یحیی بن یحیی بن القاسم (؟) + المبارکه ۲۷: ابی‌الحسین یحیی + المجدی ۷۸: ابوالحسین‌الهادی یحیی‌بن‌الحسین الهادی + الجعدی ۷۹/۱: الهادی یحیی بن الحسین + المبارکة ۲۵: یحیی‌الهادی + العلوی ۱۷: یحیی‌بن‌الحسین. + العمده ۲۰۶، ۲۳۶: یحیی‌الهادی ابن‌الحسین العابد + الجندی ۳۰۰، ۳۰۱: یحیی‌بن‌الحسین + جمهره ۲۸: یحیی‌بن‌الحسین + ابن‌خلدون ۲۸۲: یحیی‌بن‌الحسین + التراث ۱۳۳: یحیی‌بن‌الحسین. + معجم ۱۹۱/۱۳: یحیی‌بن الحسین + الاحکام ۱/ مقدمه: ابن‌الحسین ۲/ مقدمه: ابن‌الحسین + زامباور ۱۸۷: الحسین‌بن‌القاسم. یحیی‌بن‌الحسین‌بن‌القاسم. + بناکتی ۱۰۱: الهادی یحیی‌بن‌الحافظ ابی‌عبدالله حسین‌بن‌القاسم الموشی بن الحسن النج... + الاکلیل ۶۷/۱: یحیی‌بن‌الحسین العلوی. + العلویه ۱۷: الهادی‌الامام یحیی‌بن‌الحسین.

۵. بدایع ۳۰: هادی بن یحیی بن قاسم (؟) مقایسه کنید: ۶۴: یحیی‌بن حسین‌بن قاسم‌الرّسی + المبارکه ۲۷: یحیی‌الهادی الحسین‌بن القاسم‌الرّسی + العمده ۲۰۶، ۲۳۶: ابن‌الحسین‌العابد + الاختصار ۴۷: یحیی‌بن‌الحسین‌بن‌القاسم + الجعدی ۷۹/۱: ابن‌الحسین‌بن‌القاسم + العلوی ۱۷: ابن‌الحسین. + الجندی ۳۰۰، ۳۰۱: ابن‌الحسین + جمهره ۴۲: ابن‌الحسین. + التراث ۱۳۳: ابن‌الحسین + الفخری ۱۰۶: الحسین‌العالم + الطالبیه ۲۰۶: الحسین + مجالس ۲۸۸/۲: یحیی‌بن‌القاسم + الافاده ۲۷۵: الحسین‌الجواد + زیارة ۵: ابن‌الحسین + الاتحاف ۴۲: ابن‌الحسین. ریاض ۲۱۶/۱: ابن‌الحسین + معجم ۱۹۱/۱۳ ابن‌الحسین + التهذیب ۶۵ ابن‌الحسین + ابن‌خلدون ۱۵۹: ابن‌الحسین القاسم‌الرّسی. + التراث ۱۳۳: ابن‌الحسین + ابن‌خلدون ۱۵۹: ابن‌الحسین‌القاسم‌الرّسی. + التراث ۱۳۳: ابن‌الحسین + الحدائق ورقه ۱۰: ابن‌الحسین + زامباور ۱۸۷: ابن‌الحسین + بناکتی ۱۰۱ ابوعبدالله‌الحافظ حسین‌بن‌القاسم...

۶. بدایع ۳۰: القاسم + العمده ۱۷۴: القاسم‌الرّسی + الطالبیه ۲۳۵: القاسم‌الامام‌الرّسی. +

←

اسماعیل بن ابراهیم الْغَمْر بن ابی محمّد الحسن المُثَنّیَ بن ابی محمّد الحسن السّبط ریحانة رسول الله صلی الله علیه و آله.



← تهذیب ۶۴: القاسم الرّسی + الجعدی ۷۹/۱: القاسم + المجدی ۷۵: القاسم الرّسی. + الحدائق ۲/ القاسم + جمهره ۴۴: القاسم الرّسی + المبارکة ۲۷: القاسم العالم الزاهد. + الشجرة ۲۶: القاسم الرّسی + الفخری ۱۰۶: القاسم الرّسی + زامباور ۱۸۷ القاسم الرّسی ترجمان الدین + التراث ۱۳۳: القاسم + ابن خلدون ۱۵۹: القاسم الرّسی. + بناکتی ۱۰۱: القاسم الموشی بن الحسن التج.

۱

امام حسن‌بن علی علیه‌السلام

(۳-۵۰ ه)

ابومحمد، المجتبی، امام حسن‌بن علی علیهماالسلام دومین پیشوای معصوم اسلام در نیمه ماه رمضان سال سوّم هجری در مدینه ولادت یافت.[۱]

تا هشت سالگی در پرتو انوار وحی که بر قلب جدّ بزرگوارش پیام‌آور خداوند محمّد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله فرو می‌نشست، رشد کرد.[۲]

در بحران هولناک حاصله از کودتای سیاه سقیفه علیه نهضت انسانی اسلام که منجر به شهادت مادر بزرگوارش حضرت فاطمهٔ زهرا علیهاالسلام و آغاز سکوت سرخ و تنهائی پدر بزرگوارش علی مرتضی علیه‌السلام گردید، همگام و همراز و همدرد پدر بود.[۳] در جبههٔ گسترده نبرد با قاسطین، ناکثین و مارقین در رکاب پدر حضور داشت.[۴]

در پی شهادت مولی‌الموحدین امام علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام در ۲۱ رمضان سال ۴۰ هجری به عنوان دومین امام منصوص معصوم اسلام، رهبری امت اسلامی را برعهده گرفت.[۵]

در حالی که از دیرباز عامل مخرّب و قاسط و دست‌نشاندهٔ کودتا معاویه‌بن ابی‌سفیان در شام علیه اسلام و مسلمانان طغیان کرده بود، آن حضرت در آغاز امامت خویش در نامه‌ای خطاب به معاویه، از وی خواست تا دست از طغیان بردارد و به اسلام گردن نهد.[۶] اما

---

۱. الافاده: ورقه ۲۶ + بلاذری ۳/۵ + مقاتل ۳۱ + مناقب ۲۸/۴ + العلویه، ۱۲، ۱۳.

۲. بلاذری ۳/۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱ + مناقب ۳/۲۸۰-۳۰۰ + ۲۵/۴-۳۱ + بحار ۳۸۲/۴۳/.

۳. نهج ۵۱ خ ۴، ۴۹، ۱۰۲، ۳۲۳، ۳۷۹، ۴۱۴، ۴۲۳.

۴. نهج ص ۳۹۱-۴۰۶، ۴۷۵، ۵۴۹.

۵ - بلاذری ۳۰/۳، الافاده: ورقه ۲۶۲ + مقاتل ۳۱ + مناقب ۲۸/۴.

۶ - ر.ک: بلاذری ۳۰/۳، ۳۱ + مقاتل ۳۲، ۳۳، ۳۵ + مناقب ۳۱/۴، ۳۲.

معاویه در پاسخ آن حضرت، صریحاً خود را تنها وارث کودتاچیان و ادامه‌دهندهٔ رژیم کودتا معرفی کرد و تصریح نمود که برای غصب قدرت و خاموش‌کردن فروغ اسلام از هیچ کوششی فروگذاری نخواهد کرد.[1] در پی این گستاخی بود که حضرتش سه ماه پس از امامتش برای خاموش‌کردن آتش فتنهٔ معاویه، اعلام جهاد تدافعی نمود و به همین منظور به تجدید سازماندهی ارتش و ابداع تدابیر نظامی تازه‌ای پرداخت که در تاریخ نبردهای کلاسیک نهضت جوان اسلام بی‌سابقه بود.[2] در عین حال آن امام معصوم از فتور روحی و روانی مردم جامعه خود آگاه بود و می‌دانست که آثار شوم کودتای سقیفه و حاکمیت ۲۵ ساله خلافت غصب، اسلام را همچون پوستینی وارونه درآورده بود و عموم مسلمانان مأیوس و پریشان خاطر و به بلای نفاق دچار شده بودند. با این همه، حضرتش در تدارک نبرد با معاویه و پایان‌دادن به فتنهٔ او، درنگ نکرد. اما چه سود که زور و زر و تزویر معاویه و نفاق و انحطاط مردم کارش را کرد و بسیاری از سران قبائل و برخی فرماندهان ارشد سپاه امام را خرید و فریفت.[3] تا آنجا که در پی فروپاشی نیروها، طرح ترور آن حضرت را در آستانه نبرد ریختند که به مجروح‌شدن آن امام انجامید.[4] معاویه از آغاز در این اندیشه بود و می‌کوشید تا نسل آگاه کارآمد و وفادار به آن

---

۱. ر.ک: مقاتل ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷ + بلاذری ۳/۳۰، ۳۱، ۳۲. در متن مقاتل آمده است:... والحال فیما بینی و بینک الیوم مثل الحال التی کنتم علیها انتم و ابوبکر بعدالنبی... + مناقب ۳۱/۴، ۳۲: انامری و امرک شبیه بامر ابی‌بکر و ابیک بعد رسول‌الله.... مقایسه کنید: بلاذری ۳۱/۳: انامری و امرک شبیه بامر ابی‌بکر و امرکم بعد وفاة رسول‌الله.

۲. بلاذری ۳/۴۱، ۴۲، ۴۳ + المغنیه ۶۱، ۶۲، ۶۳.

۳. بلاذری ۳/۳۷، ۳۸، ۳۹ + مناقب / ۴۳۳ + مقاتل ۳۸.

۴. بلاذری ۳/۳۵، ۳۶، + مقاتل ۴۰، ۴۱. + مناقب ۴/۳۵، ۳۶، ۳۷.

حضرت یعنی چهره‌هائی چون حجربن عـدی و قـیس‌بن سـعد بـن عباده و.... را از میان بردارد[1] چهره‌هائی که بقای هریک برای پیشبرد اهداف نهضت اسلام بسیار حیاتی و سرنوشت‌ساز بود. یـعنی اگـر حجربن عدی در آن معرکه محو می‌شد، هرگز فریادهای اعتراضش از کوفه تا شام و سپس در مرج عذرا به تاریخ نمی‌پیوست و رژیم تبهکار اموی را رسوا و متزلزل نمی‌کرد. در اینجا بود که وقتی نیروها پراکنده شدند امام حسن مجتبی علیه‌السلام تدبیری اندیشید و با تغییر تاکتیک در ادامهٔ همان استراتژی تاریخی یعنی به رسمیت نشناختن کودتا و رژیم اموی، کوشید تا معاویه را مهار کند. معاویه پیشنهاد مصالحه کرد[2] تا در صورت عدم موافقت امام، به هدف اصلی خویش که قلع و قمع کـادرهای شـیعه و اصـحاب خـاص امـام علیه‌السلام بـاشد، بـرسد. امـام حسن علیه‌السلام ابتکار عمل را بدست گرفت به گونه‌ای که معاویه کاغذی سفید، مهر و امضاء نمود تا حضرتش هر شرطی را که می‌خواهد در آن عهدنامه بنویسد. امام علیه‌السلام در این پیمان تـاریخی قـید کـرد کـه: معاویه حق ندارد خود را امیرالمؤمنین بخواند و یا به انتقال قـدرت بـیندیشد و یـا بـه تـعقیب و آزار مسـلمانان و پـیروان امـام عـلی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام بپردازد.[3] معاویه در حضور مسلمانان ایـن شـرایـط را

---

۱. بلاذری ۴۵/۳، ۴۶، ۴۷، ۴۸: پاسخ امام حسن علیه‌السلام به حجربن عدی: ماکل احد تحب ما تحب ولا رأیه رأیک و انما فعلت ما فعلت ابقاءاً علیکم. + مناقب ۳۵/۴-۳۶. قیس بن سعد یکی از چهره‌های کم‌نظیر تاریخ صدر اسلام است. پدرش سعدبن عباده توسط کودتاچیان ترور شد.

۲. بلاذری ۴۰/۳: معاویه عبدالله‌بن عامر و عبدالرحمن‌بن سمره را نزد امـام حسـن علیه‌السلام برای زمینه‌سازی مصالحه فرستاد. + المغنیه ۶۱-۶۸: اسباب‌الصلح.

۳. بحار ۲/۴۴ + بلاذری ۴۲/۳، ۶۷، ۶۸: عدم انتقال قدرت، اداره امور براساس شـورا، امنیت کامل مسلمانان و شیعیان علی علیه‌السّلام، عدم هرگونه توطئه پنهان و آشکار علیه امام حسن علیه‌السلام و پیروان.

پذیرفت و هر چند به پیمان خود وفا نکرد، اما در قضاوت تاریخ و نسلها خود را محکوم و منفور ساخت. ده سال بعد؛ معاویه که در اندیشه انتقال قدرت به فرزندش یزید بود، امام حسن‌بن علی علیه‌السلام را مانع اساسی این توطئه می‌دید، لذا کوشید تا به حیات امام پایان دهد: جعده همسر امام، دختر محمدبن اشعث‌بن قیس و خواهرزادهٔ ابوبکربن ابی قحافه را با درهم و دینار و اعطاء زمین و وعدهٔ ازدواج با یزید خرید تا امام حسن علیه‌السلام را مسموم کند[1] و او چنین کرد و حضرتش را مسموم و شهید ساخت. شهادت آن حضرت در سال پنجاه هجری گزارش شده است.[2]

اسامی فرزندان بزرگوار آن حضرت که هر کدام در تاریخ اسلام علوی چون ستاره‌ای درخشیدند و نکته‌پرداز مبحثی هستند:

۱- زیدبن الحسن.

۲- ام‌الحسن.

۳- ام‌الحسین، این سه خواهر و برادر مادرشان ام بشیر دختر ابومسعودبن عقبه خزرجی است.[3]

۴- حسن‌بن حسن که مادرش خَوْلَه دختر منظوربن ریان فزاری است.[4]

---

۱. بلاذری ۵۵/۳ + مناقب ۲۸/۴، ۲۹. + مقاتل ۴۷، ۳۱. + الافاده ۲۶۲-۲۶۳. معاویه ده هزار دینار (صد هزار دینار؟) و بخشی از زمینهای زراعی سوراء و سواد کوفه و ازدواج با یزید را وعده داد.

۲. مناقب ۲۸/۴، ۲۹ + مقاتل ۳۱: ولادت سال دوّم هجری، شهادت سال پنجاه هجری. + المغنیه ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰.

۳. بحار ۱۶۳/۴۴ + الافاده ۲۶۲ + بلاذری ۷۳/۳، ۷۴: قدامه + شجره ۱/۱: فاطمه + انساب ورقه ۶.

۴. بحار ۱۶۳/۴۴ + افاده ۲۶۲ + بلاذری ۷۴/۳ + مقاتل ۷۹ + انساب ۶. + الذهبی ۴۸۳/۴ و هی والده ابراهیم و داود و القاسم.

۵- عمروبن حسن، از شهدای عاشورای سال ۶۱ هجری و مادرش «ام ولد» است.[۱]

۶- قاسم‌بن حسن، از شهدای عاشورای سال ۶۱ هجری که مادرش همان مادر عمرو است.[۲]

۷- عبدالله‌بن حسن، از شهدای عاشورای سال ۶۱ هجری که مادرش همان مادر عمرو می‌باشد.[۳]

۸- عبدالرحمن‌بن حسن، مادرش «ام‌ولد» بوده است. وی همراه امام حسین‌بن علی در راه مکه در منطقهٔ «ابواء» درگذشت.[۴]

۹- حسین‌بن حسن.[۵]

۱۰- طلحة‌بن حسن.[۶]

۱۱- فاطمه بنت‌الحسن.[۷]

۱۲- ام‌عبدالله.[۸]

۱۳- ام‌سلمه.[۹]

۱۴- رقیه.[۱۰]

۱۵- فاطمه‌الصغری[۱۱]

---

۱. بحار ۱۶۳/۴۴، ۱۶۷ + افاده ۲۶۲ + مناقب ۱۱۲/۴: قیل: بشر (؟) + انساب ۶.
۲. بحار ۱۶۳/۴۴، ۱۶۷ + افاده ۲۶۲ + مناقب ۱۱۲/۴ + مقاتل ۵۸ + انساب ۶.
۳. بحار ۱۶۳/۴۴، ۱۶۷ + افاده ۲۶۲ + مقاتل ۵۸ + مناقب ۱۱۲/۴ + انساب ۶.
۴. بحار ۱۶۳/۴۴، ۱۶۷ + شجره ۱/۱ + بلاذری ۷۳/۳ + افاده ۲۶۲.
۵. بحار ۱۶۳/۴۴، ۱۶۷ + افاده ۲۶۲ + شجره ۱/۱ + بلاذری ۷۳/۳ + انساب ۶.
۶. بحار ۱۶۳/۴۴، ۱۶۷ + شجره ۱/۱ + بلاذری ۷۵/۳ + افاده ۲۶۲ + انساب ۶.
۷. بحار ۱۶۳/۴۴، شجره ۱/۱. + انساب ۶.
۸. بحار ۱۶۳/۴۴، ۱۶۷ + شجره ۱/۱ + افاده ۲۶۲ + بلاذری ۷۳/۳ + انساب ۶.
۹. بحار ۱۶۳/۴۴، شجره ۱/۱ + افاده ۲۶۲ + انساب ۶.
۱۰. بحار ۱۶۳/۴۴ + افاده ۲۶۲ + شجره ۱/۱ + انساب ۶.
۱۱. بحار ۱۶۳/۴۴، ۱۶۷ + افاده ۲۶۲ مقایسه کنید: الشجره ۱/۱. + انساب ۶. اختلاف

←

۲

حسن‌بن حسن

(۹۷-(؟) ۴۱ ه)

حسن‌بن حسن معروف به حسن ثانی یا حسن‌المثنّیٰ دومین فرزند برومند امام حسن مجتبی عليه السلام از «خَوْلَه» دختر منظوربن ریان فزاری است.[۱] حسن مثنی پس از شهادت پدر بزرگوارش مسئولیت امور شخصی و خانوادگی و تولیت صدقات امام علی عليه السلام را بنابه وصیّت پدر، برعهده گرفت.[۲] حسن مثنی با فاطمه دخترگرامی امام حسین‌بن علی عليه السلام ازدواج نمود؛ پیوند شکوهمندی که خاستگاه نسلی برومند در تاریخ اسلام گردید، شجرهٔ مبارکه‌ای که بر شاخسار بلندش گلهای سرخ شهادت روئید.

حسن مثنی ۲۰ سال داشت که در جریان قیام عم بزرگوارش حضرت امام حسین‌بن علی عليه السلام با برادرانش عبدالله، حسین، ابوبکر و عمرو در رکاب حضرتش حضور داشت و در روز عاشورای سال ۶۱ هجری پس از نبردهائی با دشمن، در حالی که برادرانش به شهادت

← در اسامی و تعداد فرزندان در منابع یاد شده وجود دارد. منابع دیگر نیز در اختلاف هستند: ر.ک: التهذیب ۱۶۲-۱۶۸ مقایسه کنید: الفخری ۱۰۰-۱۰۷ + المجدی ۱۲۵-۱۲۸ + العمده ۹۵-۱۰۰ + الحدائق ۵۴-۶۳.

۱. بحار ۱۶۷/۴۴ + بلاذری ۷۲/۳: ذبان + الحدائق: ورق ۲۸: منظوربن سیار + الطبقات ۳۱۹/۵: زبّان‌بن سیار + الذهبی ۳۸۳/۴: بیوگرافی حسن: قلیل‌الروایة، والفتیا مع صدقه و جلالته، حدّث عنه ولده عبدالله و... + تاریخ‌الاسلام ۳۲۸، ۳۲۹ + الیعقوبی ۲۲۸/۲.

۲. بلاذری ۷۲/۳، ۷۳ + بحار ۱۶۷/۴۴، ۱۶۸، ۱۶۹ + الحدائق: ورق ۵۴ + الافاده: ورق ۲۶۲ + الذهبی ۳۸۳/۴ + تاریخ‌الاسلام ۳۲۸، ۳۲۹ + الطبقات ۳۲۰/۵. + مشجرة: ورق ۴۴. وصیت امام علی به امام حسن عليه السلام: نهج: وصیّت ۲۴، ص ۳۷۹-۳۸۰.

رسیده بودند، او نیز مجروح در میان شهیدان افتاده بود[۱] و سپس توسط حرامیان یزیدی در آستانه اسارت قرار گرفت. پادرمیانی و دخالت یکی از بستگان مادریش از اسارت او جلوگیری کرد[۲] و در کوفه تحت درمان قرارگرفت. حسن مثنی سه ماه درکوفه بود و سپس به مدینه رفت.[۳] حجاج بن یوسف ثقفی که در آن زمان والی مدینه بود، کوشید تا در کار حسن اخلال کند، اما با تدابیری که حسن اندیشید، نقشه‌اش خنثی شد.[۴]

چنین پیداست که حسن در ستیز با رژیم اموی فعّال بوده و مکاتباتی سرّی با شیعهٔ عراق داشته[۵] و در جریان قیام عبدالرحمن بن محمد اشعث کندی علیه رژیم اموی نقش داشته است.[۶] گزارشات نشان می‌دهند که وی از سوی عوامل رژیم اموی زیرنظر شدید بوده و مرتب احضار و بازجوئی می‌شده است.[۷] یک گزارش مستند خبر از هماهنگی کامل وی در امور عقیدتی - سیاسی با امام سجاد علی‌بن

۱. الحدائق: ورق ۷۸: نبردهای سنگین با دشمن، ۱۹ نفر از حرامیان را کشت! و جراحات بسیاری برداشت، ۱۸ زخم. + مناقب ۱۱۳/۴: واسّر الحسن‌بن‌الحسن مقطوعة یده... + مقاتل ۷۹: قد ارتث جریحاً... + العمده ۱۰۰: واثخن بالجراح...

۲. الحدائق: ورق ۷۸: فحمله خالد اسماءبن خارجه‌الفزاری... + بلاذری ۷۳/۳، ۷۴. مقایسه کنید: مقاتل ۷۹:... فحمل معهم... یعنی حسن باخیل اسیران روانه شد. در منابع دیگر چنین نیست.

۳. الحدائق: ورق ۷۸: وردّه الی‌الکوفه و داوی جراحه و بقی عنده ثلاثة اشهر و...

۴. بلاذری ۷۳/۳ + طبقات ۳۱۹/۵ + الذهبی ۳۸۴/۴-۴۸۳.

۵. تاریخ‌الاسلام ۳۲۹، ۳۳۰ + الذهبی ۴۸۴/۳-۴۸۳.

۶. الحدائق: ورق ۷۸ + العمده ۱۰۰: و کان عبدالرحمن بن اشعث قد دعا الیه و بایعه فلما قتل عبدالرحمن تواری الحسن حتی دسّ الیه الولید. [که باید سلیمان‌بن عبدالملک باشد و نه ولید].

۷. تاریخ‌الاسلام ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰: ان عبدالملک کتب الی هشام بن اسماعیل عامل المدینه: بلغنی ان‌الحسن بن الحسن یکاتب اهل‌العراق. فاذا جاءک کتابی فاستحضره. + الذهبی ۴۸۴/۴: قیل کانت لشیعةالعراق یَمُنُّونَ‌الحسن الاماره...

الحسین علیه‌السلام می‌دهد.[1] منابع معتبر تاریخی درگذشت حسن مثنی را نتیجهٔ سمّی می‌دانند که توسط سلیمان‌بن عبدالملک به وی خورانده شده بود.[2] حسن در سنّ ۵۶ سالگی درگذشت[3] فاطمه بنت‌الحسین علیها‌السلام همسر گرامیش یک سال بر مزار او خیمه افراشت و به سوگ نشست و عبادت نمود.[4]

حسن مثنی پس از خود فرزندانی برجای گذاشت:

۱- عبدالله‌بن حسن.[5] ۲- حسن‌بن حسن.[6] ۳- ابراهیم‌بن حسن، که مادر گرامی این سه برادر، «فاطمه» دختر بزرگ حضرت امام حسین‌بن علی علیهما‌السلام بود.[7] ۴- جعفربن حسن.[8] ۵- داودبن حسن که مادر این دو برادر «ام ولد» بوده است.[9] ۶- محمدبن حسن که مادرش رمله دختر سعیدبن زید بوده است.[10]

---

۱. همان: قال فجیئی به؛ فقال له علی‌بن‌الحسین یابن عم قل کلمات الفَرَج: لااله الاّالله الحلیم‌الکریم و... قال: فخُلی. + البخاری ۱۲۲/۱۱ + المسلم ۲۷۳۰ مقایسه کنید: تاریخ‌الاسلام ۳۳۰:... کتب‌الولید الی عثمان‌المرّی: انظرالحسن‌بن‌الحسن فاجلده مأتهٔ ضربة وقفه للناس یوماً. ولا ارانی الاّقاتله! قال: فعلّمه علی‌بن‌الحسین کلمات‌الکرب.

۲. الحدائق: ورق ۷۸: حتی دسّ الیه‌الولید [= در واقع سلیمان]. + تاریخ‌الاسلام ۳۳۰.

۳. الذهبی ۳۸۴/۴ک تُوُفّیِ‌الحسن بن‌الحسن سنه ۹۹، و قیل فی ۹۷. + تاریخ‌الاسلام ۳۳۰: تُوفّی سنة ۹۷ + بحار ۱۶۷/۴۴، ۱۶۸: و قبض‌الحسن‌بن‌الحسن وله ۳۵ سنه (!؟) + تاریخ قم ۱۹۴: ۸۵ سال!!.

۴. بلاذری ۷۴/۳ + بحار ۱۶۷/۴۴.

۵. بلاذری ۳/۷۴-۷۵ + الشجره ۱/۱: عبدالله‌المحض + انساب ۷. + الطبقات ۳۱۹/۵: عبدالله مات فی سجن ابی‌جعفرالمنصور بالکوفه. سرنوشت حسن و ابراهیم نیز همین بوده است.

۶. بلاذری ۳/۷۴-۷۵ + الشجره ۱/۱: ۲۳: حسن‌المثلث + انساب ۷ + الطبقات ۳۱۹/۵.

۷. بلاذری ۷۵/۳ + الشجره ۲/۲، ۲۵: ابراهیم‌الغمر + انساب ۷، ۱۹. + طبقات ۳۱۹/۵.

۸. بلاذری ۷۵/۳ + الشجره ۱/۱، ۲۱ + انساب. ورق ۷، ۱۳. + طبقات ۳۱۹/۵ ندارد.

۹. بلاذری ۷۵/۳ + الشجره ۱/۱، ۲۴: مادرشان: رومی؛ حبیبه. + انساب ۷، ۸ + ریاض ۹۷/۱، ۱۳۲.

۱۰. بلاذری ۷۵/۳ + الطبقات ۳۱۹/۵: امّه رمله بنت سعید. زینب و ام کلثوم دو دختر

۳
ابراهیم‌بن‌الحسن
(۱۴۵-۷۸ هـ ق)

ابوالحسن ابراهیم‌بن حسن بن حسن بن علی علیهم‌السلام دومین فرزند حسن مثنی و فاطمه بنت‌الحسین علیها‌السلام است. او نخستین فرد از خاندان حسنی است که در زندان هاشمیه به هنگام خلافت منصور عباسی در ربیع‌الاول سال ۱۴۵ هجری درگذشت. ابراهیم‌بن حسن در تاریخ و کتب انساب به «إبراهیم الْغَمْر» معروف است.[۱]

در آستانهٔ قیام محمدبن عبدالله‌بن حسن (= نفس زکیه) در حجاز و برادرش ابراهیم در عراق (بصره) که رژیم عباسی را در سراشیبی سقوط انداخته بود، رژیم خلافت بر شدّت خفقان عمومی افزود و جوّ غلیظ پلیسی بر مدینه حاکم گشت و عوامل رژیم به شناسائی و دستگیری علویان (حسنیان و حسینیان) پرداختند. ابراهیم در مدینه بود که در پی شنیدن خبر دستگیری برادرش عبدالله‌بن حسن، مخفی و سپس دستگیر و زندانی شد.[۲] چنین پیداست که حسن‌بن حسن و

← حسن بن حسن. به گفتهٔ ابن سعد مادر این دو دختر فاطمه بنت‌الحسین بوده است.
منابع بیوگرافیک حسن بن حسن؛ علاوه بر منابع فوق: ابن عساکر / تاریخ دمشق ۲۱۷/۴ + تاریخ بغداد ۲۹۳/۷-۲۹۴ + ابن‌اثیر / الکامل فی‌التاریخ ۹۳/۴، ۵۳۹/۵، ۵۷۲. العقدالفرید ۳۵/۶، ۳۶، ۹۱، العبر ۱۹۶/۱ + البدایة والنهایه ۱۷۰/۹، ۱۷۱. + الوافی بالوفیات ۴۱۶/۱۱، ۴۱۸ + تاریخ‌الیعقوبی ۲۲۸/۲ + تاریخ‌الطبری ۳۸۸/۲، ۲۱۳/۳ + جمهرة انساب‌العرب ۴۱، ۴۲ و...

۱. السخاوی ۲۲۴، ۲۲۵: الغمر، معناه‌الکثیر العطا، لانه کان سخیّاً، یجودبما عنده و یعطی من لقیه، کباقی افراد اسرته. + العمده ۱۶۱: لقب الغمر لجوده + مقاتل ۱۲۷ + العلویه ۱۵، ۱۶: الغمر، اشبه‌الناس برسول‌الله.

۲. مقاتل ۱۲۷.

عبدالله بن حسن و ابراهیم بن حسن، هر سه در زندان هاشمیه به دستور «منصور» شهید شدند. پس از سرکوب قیام نفس زکیّه، دستگیری‌های گسترده‌ای صورت گرفت: از جملهٔ دستگیرشدگان؛ جعفربن حسن بن حسن و پسرش (حسن بن جعفر) و موسی بن عبدالله بن حسن، داودبن حسن، سلیمان و عبدالله پسران داودبن حسن، اسحاق و اسماعیل پسران ابراهیم بن حسن بودند گویا اسحاق و اسماعیل در زندان شهید شدند و بقیه پس از شهادت نفس زکیه و برادرش ابراهیم، موقتاً از زندان آزاد شدند.[1]

از جملهٔ شهیدانِ زندان هاشمیه باید از علی بن حسن بن حسن سمبل زهد و مقاومت یاد کرد که با غل و زنجیر در اعماق آن سیاهچال مخوف، برای دیگر علویان زندانی حدیث مقاومت می‌خواند. وی در سنّ ۴۵ سالگی در ۲۶ محرّم سال ۱۴۶ هجری در زندان هاشمیه بدرود حیات گفت. عبدالله بن حسن پدر نفس زکیّه و برادرش عباس بن حسن و... نیز از جمله قربانیان زندان هاشمیّه بودند.[2] محمد پسر همین ابراهیم معروف به دیباج الاصفر ازکسانی بود که به قیام محمّد نفس زکیه و برادرش ابراهیم پیوسته بود. وقتی او و یارانش را دستگیر کردند و نزد منصور عباسی آوردند، منصور از او پرسید: دیباج اصفر تو هستی؟! و محمد پاسخ داد: آری! من هستم. منصور گفت: تو را به گونه‌ای بکشم که احدی از اهل بیت تو را آن‌گونه نکشته باشم و سپس دستور داد ستونی ساختند و او را زنده در داخل

---

۱. مقاتل ۱۲۸ ابوالفرج اصفهانی تأکید می‌کند که اسحاق و اسماعیل جزء آزاد شده‌ها بوده‌اند.

۲. مقاتل ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴.

آن ستون دفن کرد.[۱]

ابراهیم بن حسن به هنگام مرگ ۶۷ سال داشت.[۲] او نیز فرزندانی از خود برجای گذاشت:

۱- اسحاق[۳]؛ که توسط منصور زنده بگور شد.[۴] ۲- محمّدالاکبر.[۵] ۳- محمدالاصغر ملقّب به دیباج‌الاصفر که شرح حال وی گذشت.[۶] ۴- علی، که مادرش ام ولد و مذهبهٔ نام داشت. علی در قیام حسن بن علی فخّی شهید شد.[۷] ۵- یعقوب؛ که مادرش رفیحهٔ مخزومی بود و سرنوشت برادرش محمد را پیدا کرد و زنده به گور شد.[۸] ۶- رقیّه. ۷- خدیجه. ۸- فاطمه. ۹- حسنه. ۱۰- ام‌اسحاق[۹] ۱۱- اسماعیل ملقّب به دیباج که ادامهٔ نسل وی فقط از همین اسماعیل است.[۱۰]



---

۱. مقاتل ۱۲۷-۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۶ + العلویه ۱۵. + یاد وی نیز در: الافاده ورق ۲۲۱، آمده است.

۲. مقاتل ۱۲۷ + الشجره ۱/۲۵: ۶۹ سال. مزار ابراهیم غمّر در عراق. هاشمیه: ذک: مراقد ۱/۲۷، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۲/۱۵، ۴۰، ۲۷۲.

۳. شجره ۱/۲۵.

۴. جمهره ۴۳.

۵. الشجره ۱/۲۵.

۶. مقاتل ۱۳۶ + جمهره ۴۳.

۷. جمهره ۴۴ + الشجره ۱/۲۵ + بلاذری ۳/۲۶۶ + الافاده ۲۶۷ + العمده ۱۰۱ + المجدی ۷۸.

۸. الشجر ۱/۲۵.

۹. الشجره ۱/۲۵.

۱۰. السخاوی ۲۲۴، ۲۲۵ + العمده ۱۰۷ + المجدی ۷۸ + التهذیب ۶۰. + فهرست فرزندان در: العلویه ۱۶، ۱۷.

۴
اسماعیل‌بن ابراهیم
(۱۴۵-(؟) ه)

اسماعیل ملقّب به «دیباج»، یکی از فرزندان برومند ابراهیم‌بن حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب علیهم‌السلام است. مادرش «ربیحه» دختر محمّدبن عبدالله بن عبدالله بن ابی امیّه می‌باشد. ابوامیّه معروف به «زادالرکب»، پدر «اُمّ سَلَمه» همسر پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده است.[1]

در کتب تاریخ و اَنساب، لَقَبِ «طباطبا» بین اسماعیل و پسرش ابراهیم (که شرح حالش خواهد آمد) در تردید است: ابوالفرج اصفهانی تمایل دارد تا این لقب را به «اسماعیل» بدهد، اما منابع معاصر او در تلقّب «ابراهیم» پسر اسماعیل به «طباطبا» تردیدی به خود راه نداده‌اند.[2]

اسماعیل همراه پدرش ابراهیم و دیگر علویان حسنی در زندان هاشمیه بسر می‌برد. زندان هاشمیه به گفتهٔ تاریخ، مخوف‌ترین سیاهچال دیکتاتوری مذهبی خلافت عباسی بود. چهره‌های برجستهٔ علوی و مبارزان و عدالت‌خواهان شیعی در اعماق ظلمانی آن به غل و زنجیر کشیده شده بودند. شاهدان گزارش کرده‌اند که در آن ظلمتکدهٔ ظلم که اِعمال شکنجه‌های وحشیانه، شبانه‌روز ادامه

---

۱. مقاتل ۱۳۵، ۲۹۷. مقایسه کنید: العمده ۱۰۴. + الفخری ۷۸ + ۷۹. + التهذیب ۶۸ + العلویه ۱۶.

۲. مقاتل ۱۳۵، ۲۹۷ + مقایسه کنید: الافاده: ورق ۲۶۶-۲۶۸ + بلاذری ۲۶۶/۳ + جمهره ۴۴. در منابع متأخر: المراقد ۱۵۷/۱-۱۵۸ + انساب ورق ۱۹. + الشجره ۲۵/۱: یکنی ابا ابراهیم، یقال له الشریف الخلاص... + المبارکه ۲۴: اسماعیل الدیباج + سراج ۶۳، ۶۴.

داشت، اسماعیل همچون طلای نابی را مانست که در آتش شکنجه تغییر حالت نمی‌داد، بلکه خالص‌تر می‌شد. هم‌بندان او گفته‌اند که مقاومت شگفت و خارق‌العاده او، به دیگران روحیه می‌داده است.[۱] گزارشات حاکی است که اسماعیل و برادرش اسحاق در زندان شهید شدند. این تنها ابوالفرج اصفهانی است که اصرار دارد اسماعیل و اسحاق پسران ابراهیم‌بن حسن پس از شهادت محمّد نفس زکیّه و برادرش ابراهیم، از زندان آزاد شدند.[۲] برخی منابع نزدیک به زمان حادثه تصریح کرده‌اند که اسماعیل توسط منصور عباسی کشته شده است.[۳] اسماعیل پس از خود فرزندانی برجای گذاشت:

۱- الحسن‌التّج، معروف به ابن هلالیة و مکنی به ابوعلی که در قیام حسین‌بن علی فخّی شرکت داشت. هارون‌الرشید او را دستگیر کرد و بیش از بیست سال در زندان بود و سرانجام در سن ۶۳ سالگی در زندان شهید شد.[۴]

۲- ابراهیم طباطبا[۵]

اعقاب اسماعیل از همین دو پسر هستند.[۶]

مزار اسماعیل بن ابراهیم در «هاشمیهٔ» عراق قرار دارد؛ با گنبدی بسیار قدیمی و حرم و حصاری تاریخی در نزدیک رودخانهٔ معروف

---

۱. مقاتل ۱۳۵: کان فیهم رجلاً مثل سبیکة‌الذهب کلما اوقد علیهاالنارازدادت خلاصاً...

۲. مقاتل ۱۲۸: و ذکر محمدبن علی بن حمزه: ان اسحاق و اسماعیل قتلا. والذی ذکرناه من تخلیتهمااصح.

۳. جمهره ۴۴: اسماعیل؛ قتله‌المنصور.

۴. الشجره ۱/۲۵ + جمهره ۴۴ + بلاذری ۳/۲۶۶ + الافاده ۲۷۱، ۲۷۲، + السخاوی ۲۲۵: و منه فی‌الحسن و ابراهیم طباطبا، فللحسن ذیل طویل. + انساب ۱۹. + العمده ۱۶۱، ۱۶۲ + الطالبیه ۱۴۸-۱۵۱ + الفخری ۱۰۵ + المجدی ۷۵-۷۲ + التهذیب ۶۵-۶۷ + سراج ۶۳.

۵. الشجره ۱/۲۵-۲۶ + السخاوی ۲۲۵ + انساب ۱۹، ۲۰، ۲۱. + جمهره ۴۴، ۴۵.

۶. الشجره ۱/۲۵ + انساب: ورق ۱۹، ۲۰. + جمهره ۴۵. + السخاوی ۲۲۵-۲۲۶. + العمده ۱۶۱ + الطالبیه ۱۴۸-۱۴۹. + الفخری ۱۰۹.

«جربوعیته» که امروز از شاخه‌های رودخانه «سوری» یا «فراتِ» قدیم می‌باشد.[1] سلام خداوند و درود عدالت‌خواهان و آزادی‌طلبان جهان نثارش باد.



۱. المراقد ۱/۱۵۷-۱۵۸.

۵

ابراهیم‌بن اسماعیل

(۱۷۰-؟ ه)

ابـراهـیم دومـین فـرزند اسـماعیل‌بن ابـراهـیم‌بن حسـن‌بن‌حسن‌بن علی علیهم‌السلام است. گفته شد که لقب «طباطبا» بین پدر و پسر در تردید است؛ بـرخـی مـورّخان و نسب شـناسان لقب «طـباطبا» را از آن اسماعیل می‌دانند و برخی ابراهیم را به «طباطبا» ملقّب ساخته‌اند.[1]

به هر صورت وجـه تـلقّب آن است کـه گـویا پـدر مـی‌خواسـته پارچه‌ای را برای پسرش پیراهنی بـدوزد، پسـر را در انـتخاب قـبا و پیراهن بلند، مخیّر می‌گذارد و پسر می‌گوید: نه بابا! طباطبا، یعنی قبا، قبا. برخی گفته‌اند که «طباطبا» در لغت نبطی به معنای سیّدالسادات است. و گویا مردم سواد به ابراهیم، طباطبا = سیّدالسّادات لقب داده بودند.[2] اما فرزند نامدار و قهرمان ابراهیم (محمدبن ابراهیم) در تاریخ اسلام به اسم «ابن طباطبا» مشهور است[3] و این نشـان مـی‌دهد کـه طباطبا لقب ابراهیم بوده است.

ابراهیم از متحدان انقلابی عدالتخواه بزرگ تـاریخ شـیعهٔ عـلویه

---

۱. ر.ک: مقاتل ۱۳۵، ۱۳۶، ۳۰۴، ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۹۷، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶: ابوالفرج تعهّد و تأکید دارد که بگوید اسماعیل طباطبا. مقایسه کنید: الافاده / ورق ۲۷۰، ۲۷۱ + العلویه ۱۶ قال: اراد ابوه ان یقطع له ثوباً و هو طفل فخیّره بین قمیص و قبا. فقال: طباطبا یعنی قبا قبا و لقب بذلک. و هـو بـلسان‌النـبطیه سـیدالسـادات. مـؤلف ایـن داسـتان را از ناصرالحق نقل می‌کند و ابوالفرج اصفهانی از همین منبع گرفته است.

۲. العمده ۱۷۲.

۳. الجهاد ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰: محمدبن ابراهیم... فداشـتهر بـاسم «ابـن طـباطبا». و نـیز: بلاذری ۱۴۱/۳، ۲۶۶.

حسین بن علی بن حسن بن حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب علیهم‌السلام مشهور به «صاحب‌الفخ» است. ابراهیم در قیام حسین‌بن علی در نبرد با رژیم تبهکار عباسیان به هنگام خلافت هادی عباسی (۱۷۰-۱۶۹ ه) حضور و نقش فعال و تعیین‌کننده‌ای داشته است. او از جملهٔ بیست و شش نفری است که در سحرگاه نخستین روز قیام، در مدینه به مسجدالنبی شدند و اذان جهاد سر دادند. تا آنجاکه از این بانگ سلاح، «عبدالعزیزبن عبدالله» از نوه‌های «عمربن خطاب» خلیفه دوّم عرب، که والی مدینه بود، فرار کرد.[1]

ابراهیم از مجاهدانی است که در پگاه پیکار در صحرای «فخ» (شش مایلی مکه) عاشورای دیگری آفرید و حماسه و رزم شکوهمندی از خود در خاطره‌ها و تاریخ شیعهٔ علویه بیادگار گذاشت و به شهادت رسید. در این نبرد تاریخی که حقانیت و مظلومیتِ اسلام عدالت‌خواه علوی از یک سو، و خباثت و قساوت و شقاوت خلافت ستمگر غصب از دیگر سو به نمایش درآمده بود، بسیاری از حسنیان و حسینیّان شرکت و حضور داشتند. آنگونه که در مقدمه این رساله گفته شد، تاریخ دولتی - درباری از چگونگی قیام و این حماسه بزرگ تاریخی به چند سطر تحریف شده بسنده کرده است.

همین قدر می‌دانیم که نام ابراهیم در فهرست اسیران حسنی که بلافاصله به فرمان خلیفه گردن زده شدند[2] نیست. بنابراین وی جزء نخستین شهیدان این قیام شکوهمند تاریخی است. سلام خداوند و درود آزادی‌خواهان جهان بر او باد.

۱. مقاتل ۱۳۶، ۱۳۷. + الافاده: ورق ۲۷۰-۲۷۱. + اخبار فخ ۲۸۷.
۲. مقاتل ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴ + بلاذری ۱۴۰/۳، ۲۶۶ + الجهاد ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، + الشجره ۲۶/۱، ۲۷.

❊ ❊ ❊

از ابراهیم فرزندانی بر جای ماند:

۱- حسن‌بن ابراهیم. ۲- ابومحمدالقاسم. ۳- عبدالله. ۴- احمد[۱]. ۵- ابوعبدالله محمدبن ابراهیم، که خود فصلی بلند در تاریخ نهضت عدالت‌خواهانه شیعهٔ علویه دارد و یکی از پیشوایان و رهبران نامدار قیام سال ۲۰۰-۱۹۹ هجری علیه مأمون عباسی است.[۲]



---

۱. الشجره ۱/۲۶ + العمده ۱۷۲، ۱۷۳ + العلویه ۱۷-۱۶.

۲. مقاتل ۳۴۴-۳۷۷ + الجهاد ۳۱۸-۳۲۵ + الافاده ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳. + اخبار فخ: ورق ۲۸۷. + العمده ۱۷۳. + المستفید: تصویر ۱۰ سال ۱۹۹ هجری. + تهذیب ۶۵. + زبید ورق ۱۳، ۱۴ + مجالس ۱/۴۹۵.

۶
قاسم‌بن ابراهیم
(۱۶۹-۲۴۶ هـ)

ابومحمّد قاسم، فرزند ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب علیهم‌السلام است. مادرش «هند» دختر عبدالملک بن سهل بن مسلم بن عبدالرحمن از بنی اعمام پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌باشد[1] قاسم در سال ۱۶۹ هجری قمری در مدینه متولد شد.[2] او بزرگ خاندان طایفهٔ موسوم به قاسمیه و از رهبران بزرگ عقیدتی - سیاسی شیعهٔ علویه است که در تاریخ کلامی - سیاسی اسلام به «القاسم الرّسی»[3] معروف می‌باشد. قاسم راهبری زاهد، عالم، عابد، عامل و متکلمی بزرگ و فقیهی صاحب نظر و محدّثی موثّق[4] و مجاهدی پرصلابت بود. او از پگاه مسئولیت، در استتار بسر می‌برد و ده سال در مصر پنهان بود. پس از شهادت برادرش محمّدبن ابراهیم دعوتش را آغازکرد و نمایندگان خود را به

۱. الافاده: ورق ۲۷۰، ۲۷۱. + المجدی ۷۵ + التهذیب ۶۴-۶۵ + العمده ۱۴۹، ۱۵۰ + الحدائق ۲/ ورق ۳.

۲. قرائن او را متولد مدینه نشان می‌دهند، مقایسه کنید: الامام زید ۴۹۶: متولّد رَسّ!؟ در همان صفحه می‌گوید: قاسم قطعاً و بدون شک متولد مدینه منوّره است! و به نظر من همین درست است چرا که قاسم در اواخر کارش که تحت تعقیب بود به «رسّ» پناه آورد و قلعه‌ای ساخت و... ر.ک: الافاده: ورق ۲۷۳.

۳. الامام زید ۴۹۵. در همه منابع تاریخی و کتب انساب به القاسم الرّسی معروف است. ر.ک: السمعانی ۶۶/۳. + المجدی ۷۵ + جمهره ۴۴. + لُبّ ۱۱۷/۱ + ۱۰۳/۲. + زبید ورق ۱۳، ۱۴، ۱۵.

۴. الافاده: ورق ۲۳۷۱. + الامام زید ۴۹۱ + المجدی ۷۵. + العمده ۱۷۴.

نقاط مختلف اعزام داشت.[1] استراتژی و شعار سیاسی او «الرّضا من آل محمّد» صلی‌الله‌علیه‌وآله بود.[2] اهالی مکه، مدینه، کوفه، ری، قزوین، طبرستان، دیلمستان و معتزله بصره و اهواز دعوت او را اجابت کردند و او را به ظهور و قیام فرا خواندند.[3] عبدالله بن طاهر در تعقیب قاسم بود. گویا او را در مصر شناسائی کردند. از آنجا راهی حجاز شد و در تهامه مستقر گردید. گروهی از بنی اعمام او که از داعیان (= مبلّغان) وی بودند و گروهی از پیروانش به سوی بلخ و طالقان و مرو روان شدند. بسیاری از مردم آن سامان با قاسم بیعت کردند و از وی خواستند تا یکی از فرزندانش را به نمایندگی خویش در میان آنان بگمارد تا دعوت او را آشکار کنند. جریان دعوت او قبل از موعد مقرر فاش شد و خلافت سپاهی گران به دنبالش در یمن گسیل داشت. اما از آنجاکه قاسم مخفی بود، دشمن نتوانست بر او دست یابد. قاسم قیام را به تأخیر انداخت تا شرایط لازم و زمان مناسب فرا رسد. او همچنان در نواحی و شهرهای مختلف در حرکت بود و در این راه سختی‌های بسیار دید و در انتظار زمان مناسب و اوضاع مساعد بود. مأمون عباسی حیله‌ای اندیشید و از یکی از علویان خواست تا بین او و قاسم پادرمیانی کند! و در این راه مال بسیاری به او وعده داد. یکی از خوارج حروری به طمع اموال کوشید تا هر طور شده قاسم را شناسائی کند. او در نظر داشت تا در تشکیلات علویان نفوذ کند. امّا

---

۱. الافاده: ورق ۲۷۱. ابن‌خلدون ۱۵۹: مأمون، قاسم را تحت تعقیب قرار داد، وی به سند گریخت (؟). ابوالفرج اصفهانی اشعاری منسوب به قاسم در رثای برادرش نقل می‌کند: مقاتل ۳۶۹، ۳۶۸.

۲. العمده ۱۷۴: و دعا الی الرضا من آل محمّد + المجدی ۷۵: و دعی الرضا من آل محمّد ص...

۳. الافاده ۲۷۱ + الامام زید ۴۹۵-۴۹۶.

محبوبیت شیعهٔ علویه و قاسم‌بن ابراهیم در میان مردم آنچنان بود که خانوادهٔ آن خارجی وی را به خاطر این کار ننگین سرزنش کردند.[1] او از این کار دست برداشت.

وقتی مأمون درگذشت و محمدبن هارون ملقب به معتصم به خلافت رسید، او نیز در تعقیب قاسم بود و برای همین منظور بغاالکبیر و اشناس دو فرمانده ارشد ترک خود را با سپاهی گران به تعقیب قاسم فرستاد. قاسم بناچار از یارانش جدا شد تا مخفی شود. او بطور ناشناس، گاهی به کوفه می‌آمد و در خانهٔ محمدبن منصوربن احمدبن عیسی بن زید، فقیه بزرگ علویان مخفی می‌شد. در همین خانهٔ تیمی بود که گروهی از اصحاب درجه اول او مانند عبدالله بن موسی بن عبدالله بن حسن بن حسن و حسن بن یحیی بن حسن بن زید، مخفی بودند. و این زمان، سال ۲۲۰ هجری قمری بود؛ ستم بیداد می‌کرد و اختناق چون دود غلیظی فضا را پر کرده بود، حلقهٔ محاصره شدیداً تنگ شده بود و دشمن همه جا را به سیخ و سوزن کشیده بود و جاسوسان و مزدوران بی‌شماری را اجیر کرده و برای شناسائی قاسم جایزه‌ای سنگین تعیین نموده بود. جارچی‌ها در شهرهای عراق و حجاز و یمن فریاد می‌زدند: هرکس قاسم را معرفی کند و یا پناهگاهش را بنماید، هزار دینار و... و... جایزه دارد، و هر کس قاسم را پناه دهد خونش مباح است[2]. ابوالفرج اصفهانی می‌گوید: قاسم‌بن ابراهیم ارادهٔ قیام داشت، همه کارهایش روبراه بود، در اردوگاهش صدای تار و طنبور شنید، گفت که: این گروه صلاحیت

---

۱. الافاده: ورق ۲۷۱-۲۷۲.

۲. الافاده: ورق ۲۷۲-۲۷۳.

نبرد با دشمن را ندارند، آنان را ترک کرد و گریخت.[1] احتمالاً در اینجا بود که قاسم به منطقهٔ کوهستانی «رَسّ» نزدیک ذوالحلیفه در حومهٔ مدینه رفت و در آنجا قلعه‌ای ساخت که خود و خانواده‌اش در آن پناه گرفتند.[2] و به همین مناسبت در تاریخ به «القاسم‌الرّسی» شهرت یافت.[3] و این در حالی بود که دعوتش در سراسر بلاد توسط نمایندگان و داعیانش ادامه داشت و خلق بسیاری دعوت او را قبول کردند. قاسم به دلیل شرایط نامساعد زمانش، موفق به قیام مسلّحانه علیه خلافت جور نگردید و در سال ۲۴۶ هجری در سن ۷۷ سالگی درگذشت و در همان رس دفن شد که مزارش معروف و مزور است.[4]

---

۱. مقاتل ۳۶۹-۳۷۰ + الاحکام ۴۳/۱:... لایصلح هؤلاءالقوم ابداً و هرب...

۲. الافاده: ورق ۲۷۲ + العمده ۱۴۹-۱۵۰ + اللباب ۶۲/۲ + السمعانی ۶۶/۳ + الامام زید ۴۹۶. منابع اخیر به پیشینه اقامت خاندان قاسم در رسّ اشاره می‌کنند و می‌گویند که ابراهیم در رسّ مقیم بوده (؟). العمده ۱۴۹-۱۵۰ می‌گوید که رَسّ زمینی است در پشت کوهی سیاه در یک فرسنگی مدینه که قاسم آن زمین را خریده بود و در آخر عمر به آنجا رفته و در همانجا درگذشته است. مقایسه کنید: اللّباب ۲۶/۲ + الامام زید ۴۹۶.

۳. العمده ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۷۳ + المجدی ۷۵ + الاختصار ۴۷: آل‌الرسی + التهذیب ۶۵ + جمهره ۴۴ + السمانی ۶۶/۳ + دایرةالمعارف ۸۹/۱۰: بنوالرّس، اسم اسرة حاکمة... + لُب ۳۵۳/۱: الرسی، الی بطن من‌العلویه. + العلویه ۱۷ + الامام زید ۴۹۶.

۴. الافاده: ورق ۲۷۲. مقایسه کنید: الامام زید ۴۹۶: متولد ۱۷۰ هـ و متوفای ۲۴۲ هـ(؟) ابن خلدون ۱۵۹: می‌گوید قاسم به هند گریخت و در آنجا درگذشت. که بی‌اساس است. مقریزی و ابن‌اثیر می‌گویند که قاسم در صعده بوده و چون تحت تعقیب مأمون قرار گرفته به مصر گریخته و از مصر به حجاز پناه برده است. اما مرگ او در رسّ قطعی است. مستشرق «کایْ» می‌گوید نوشته‌های خطی موجود در موزه بریتانیا، زندگی قاسم در صعده را تأیید می‌کند. نک: تعلیقاتِ کای بر: ابن‌خلدون ۱۵۹، ۲۹۹ ش ۱۲۷. یک مورّخ قرن دهم هجری می‌گوید که قاسم بر حجاز دست یافت و در رَسّ درگذشت و مشهور به الرسی است. از او دو فرزند ماند: حسین و محمد... نک: زبید / ورقه ۱۴، ۱۵. در کتاب: النزاع والتخاصم / ۷۴ / آمده است که قاسم‌بن ابراهیم در مدینه باغی موسوم به رَسّ داشت. منصور عباسی به وی اجازه نداد که در آن باغ اقامت گزیند و او

←

قاسم در عین حال که مجاهدی نستوه و زاهدی متقی بود، فقیهی صاحب مکتب و متکلّمی دارای مشرب و محدثی موثّق بود تا آنجا که به ترجمان‌الدین ملقب شد[۱] و شهرتش در سراسر آفاق پیچید. تألیفات او دلیل روشنی بر این ادّعا است، مکتب فقهی قاسم مبنائی بود که در اعصار بعد مورد توجّه فقهاء شیعهٔ علویه در حجاز و یمن و طبرستان قرارگرفت و آراء کلامی و فقهی قاسم توسط اخلافش دنبال گردید.[۲] و خلاصه آنکه، او همان‌گونه که با زور در ستیز بی‌امان بود با زر و تزویر نیز در جهاد بود؛ وقتی انبوهی از دینار زر به سویش روانه شد با خشم آنها را برگرداند.[۳]

از تألیفات او است:

الف: آثار کلامی؛ کتاب‌الدّلیل، کتاب‌الرّد علی ابن المقفّع، کتاب الابتصار، کتاب‌المناظره مع‌الملاحده، کتاب‌الرد علی‌المجبّره، کتاب تأویل‌العرش والکرسی فی‌الرد علی‌المشبّهه، کتاب‌الناسخ والمنسوخ، کتاب فصول‌الامامه، کتاب‌الرد علی مخالفی‌الزیدیه، کتاب‌الرّد علی‌النصاری.

ب: آثار فقهی: کتاب اجوبة‌المسائل، کتاب‌الطهاره، کتاب

← را احضار کرد. قاسم به هند گریخت. وی از شهری به شهری در فرار بود و... ذک: المغنیه ۱۴۷-۱۴۸ به نقل از: مقریزی / النزاع والتخاصم ۷۵، ۷۴. احتمالاً منبع ابن‌خلدون همین نقل مقریزی است.

بدون شک این قاسم‌بن ابراهیم، قاسم‌بن ابراهیم الرسی مورد بحث ما نیست و فرد دیگری از همین نسل می‌باشد. ذک: الشجره ۱/۲۶، ۲۷.

۱. زامباور ۱۸۷ ش ۱۰۵ + ابن‌خلدون ۲۸۲.

۲. الافاده: ورق ۲۷۲-۲۷۳ + الامام زید ۴۹۵-۴۹۶.

۳. المجدی ۷۵:... و روی ان‌السلطان حمل الیه سبعة احمال دنانیر فردّها...

صلوةالیوم واللیله، کتاب مسائل علی‌بن حیّان، کتاب‌الفرائض والسنن، کتاب‌المناسک و....[۱]

فرزندان قاسم‌بن ابراهیم:

۱- اسماعیل[۲]، ۲- محمد[۳]، ۳- حسین[۴]، ۴- حسن[۵]، ۵- سلیمان[۶]، ۶- یحیی[۷]، ۷- موسی[۸]، ۸- ابراهیم[۹].



۱. الافاده: ورق ۲۷۱-۲۲۳ + الامام زید ۴۹۵-۴۹۶ + العمده ۱۷۴... وله تصانیف... ذ.ک: شرح حال و آثار: الحدائق ۲/ ورقه ۳-۴. + ابن‌اثیر ۶/۴۰۲.

۲. التهذیب ۶۵ + المبارکه ۲۴ + العمده ۱۵۰، ۱۷۴ + جمهره ۴۶ + الشجره ۱/۲۶.

۳. التهذیب ۶۵ + المبارکه ۲۴ + العمده ۱۵۰، ۱۷۴ + الافاده ۲۷۱ + الشجره ۱/۲۶ + الحدائق ۲/۵ + زبید / ورقه ۱۵.

۴. التهذیب ۶۵ + العمده ۱۵۰ + الافاده ۲۷۱ + الشجره ۱/۲۶ + زامباور ۱۸۷ + المبارکه ۲۴ + الحدائق ۲/۵ + زبید ورقه: ۱۳، ۱۴، ۱۵.

۵. التهذیب ۶۵ + المبارکه ۲۴ + الافاده ۲۷۱ + الشجره ۱/۲۶ + الحدائق ۲/۵.

۶. التهذیب ۶۵ + المبارکه ۲۴ + الافاده ۲۷۱ + العمده ۱۷۴ + الشجره ۱/۲۶ + الحدائق ۲/ ورقه ۵.

۷. التهذیب ۶۵ + المبارکه ۲۴ + العمده ۱۵۰، ۱۷۴ + الشجره ۱/۲۶ + الافاده ۲۷۳.

۸. التهذیب ۶۵ + المبارکه ۲۴ + العمده ۱۷۴ + الشجره ۱/۲۶.

۹. العمده ۱۵۰، مقایسه کنید با فهرست فرزندان در العلویه ۱۷، ۱۸. + الاکلیل ۱/۶۷، ۶۸، ۱۸۱، ۱۱۸.

۷
حسین‌بن قاسم
(؟ ۲۷۵ - ؟ هـ)

ابوعبدالله‌الحسین یکی از فرزندان قاسم‌بن ابراهیم است که مادرش فاطمه بنت‌الحسن‌بن محمدبن سلیمان‌بن داود می‌باشد.[1] او از سال ۲۴۶ هجری به بعد (؟) یکی از راهبران عقیدتی - سیاسی شیعهٔ علویه در حجاز و یمن به شمار آمده است[2] و در تاریخ به: «الحسین‌العالم»، «العابد»، الفقیه»، «السیّدالجواد» شهرت یافته است.[3] چنین پیداست که وی پس از درگذشت پدرش قاسم در رَسّ، با دیگر برادران و بستگان خود در مدینه زندگی می‌کرده است.[4] برخی مستشرقان اشاره دارند که گویا حسین‌بن قاسم در «صعده» و «صنعا» می‌زیسته است[5] در حالی که منابع دست اول و نزدیک به زمان او تصریح می‌کنند که وی در مدینه بوده و از رهبری او سخنی به میان نیاورده‌اند.[6] و برخی منابع متأخّر به اقامت او در رَسّ اشاره دارند و پیشینه اقامت این خاندان در رسّ را به محمدبن اسماعیل می‌رسانند.[7] اما با توجه به منابع اولیه، در این تردیدی نیست که حسین‌بن قاسم در مدینه بوده و چنین پیداست که خاندان قاسم در مواقع خطر به قلعهٔ رسّ پناه می‌برده‌اند. و از همین منابع می‌توان

---

۱. العمده ۱۷۷.　　۲. زامباور ۱۸۷.

۳. العمده ۱۷۴، ۱۷۷ + المبارکه ۲۴، ۲۷ + الفخری ۱۰۶.

۴. زامباور ۱۸۷. + الافاده ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶.

۵. زامباور ۱۸۷: ائمه زیدیه در صعده و صنعا: دورهٔ اول: الحسین‌بن‌القاسم. سال ۲۴۶.

۶. الافاده ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶.

۷. السمعانی ۶۶/۳ + اللباب ۶۲/۲ + دایرةالمعارف ۸۹/۱۰.

دریافت که حسین‌بن قاسم رهبری عقیدتی - معنوی علویان را احتمالاً برعهده داشته و جایگاه سیاسی نداشته است، و یا در مقطع حیات او اصولاً خاندان قاسم اقتدار سیاسی - حکومتی نداشته‌اند. قرائن بسیاری این احتمال را تقویت و تأئید می‌کند؛ چراکه در منابع دست اول، اصولاً سخنی از اقتدار این خاندان نیست و ثانیاً اقتدار سیاسی - حکومتی این خاندان با یحیی فرزند حسین‌بن قاسم آغاز می‌شود و ثالثاً یحیی‌بن الحسین در مقدّمهٔ کتاب «الاحکام» خود در حالی که از نقش انقلابی - سیاسی - نظامی حسنیان به ترتیب یاد می‌کند، اشاره‌ای به پدرش ندارد، در حالی که به جدش قاسم اشاره کرده است.[1] و این می‌رساند که در دورهٔ حیات حسین درگیری سیاسی - نظامی با دشمن پیش نیامده و یا شرایط برای قیام، مساعد نبوده است. هر چند که آنان همه، مردان جهاد و همیشه آمادهٔ پیکار با ستمگر بوده‌اند و هرگز شمشیر بر زمین ننهاده‌اند. قرینه دیگر، رفت و آمد «یحیی» از مدینه به یمن در حیات پدرش حسین است. و دیگر اینکه تمام اتفاقات زندگی نوجوانی «یحیی» فرزند برومند و چهره برجسته و تاریخی خاندان قاسم در همین مدینه بوده است. و قرینه دیگر ولادت «یحیی» در مدینه و بردن وی به «رسّ» نزد جدش قاسم می‌باشد.

متأسفانه از چگونگی زندگی حسین‌بن قاسم اطلاعاتی بدست نیاوردم آنگونه که تاریخ ولادت و وفات او را نیز نیافتم.

فرزندان او عبارتند از:

---

۱. الاحکام ۱/۴۳.

۱- ابوالحسین یحیی الهادی[۱]،
۲- ابومحمد عبدالله العالم،[۲]
۳- ابوالحسن علی.[۳]



۱. العمده ۱۷۷ + الشجره ۱/ ۲۷ + المبارکه ۲۵ + التهذیب ۶۵ + الفخری ۱۰۶.
۲. العمده ۱۷۷ + الشجره ۱/ ۲۷ + المبارکه ۲۵ + التهذیب ۶۵ + الفخری ۱۰۶۷.
۳. الشجره ۱/ ۲۷ + المبارکه ۲۵ + التهذیب ۶۵ + الفخری ۱۰۶ + مقایسه کنید: فهرست فرزندان در: العلویه ۱۷، ۱۸، ۱۹.

۸
یحیی بن‌حسین
(۲۴۵-۲۹۸ ﻫ)

الهادی الی‌الحق یحیی‌بن‌الحسین بن القاسم الرَّسّی، برجسته‌ترین و مشهورترین چهرهٔ درخشان کلامی، فقهی، سیاسی، تاریخی خاندان قاسم رَسّی است. رادمردی که در عرصهٔ علم و ایمان و عمل در میان اسلاف و اقران و اخلاف خود بی‌نظیر بود، مردی که زندگیش سراسر عقیده و جهاد در راه آن بود و بس. وی بنیانگذار حکومت علوی در یمن است، حکومتی که بیش از چهار صد سال برقرار، و فلسفهٔ سیاسی - اجتماعی آن براساس عدل استوار بود. همو بود که تشیع را عملاً در یمن شناساند و گسترش داد.

یحیی‌بن‌الحسین که مادرش ام‌الحسن دختر حسن بن محمدبن سلیمان بن داود بن حسن بن حسن بن علی‌بن ابی‌طالب علیهم‌السلام بود، در سال ۲۴۵ هجری قمری در مدینه متولد شد.[1]

وقتی بزاد، پدرش او را به رسّ نزد جدش قاسم برد و در دامنش گذاشت. قاسم بر او دعای خیر خواند. وقتی شنید نامش را یحیی گذاشته‌اند، سخت بگریست، چرا که او خود فرزندی عزیز همنام

---

۱. العلوی ۱۷، + الافاده: ورقه ۲۷۳ + الحدائق ۲ /ورقه ۱۶ + ابن‌خلدون ۱۵۹ + زیارة ۵ + الاتحاف ۴۲ + العمده ۱۷۷. + تعلیقات کُانیْ بر ابن‌خلدون ۳۰۰، ۳۰۱ + الحبشی ۵۶۳ + الحدائق / عکسی ۲ / تصویر ۱۸ متولد مدینه سال ۲۵۵ (؟) + التراث ۱۳۳ + الامین ۱۷۵/۳ + الامام زید ۵۰۹ + معجم ۱۹۱/۱۳ الحبشی ۵۶۳: متولد جبال‌الرسّ (؟). + الامین ۱۷۵/۳: پنجاه و نه امام زیدی از نسل یحیی‌بن‌الحسین نک: زامباور ۱۸۷-۱۸۹: از سال ۲۸۶ تا ۶۸۰.

یـحیی داشت کـه درگـذشته بـود[1] یکسـاله بـود کـه جـدّش قـاسم درگذشت. یحیی از همان کودکی، شجاع و نیرومند می‌نمود. در زهد و تقوایش دوست و دشمن متفقند. زیرا که خاندان قاسم از دیرباز به زهد و تقوی مشهور بوده و اولاد و اعقاب او، ذاتاً متقی و پرهیزگار بودند.[2] دوران نوجوانی و جوانی در مدینه گذشت. هفده سال داشت که نوشتن کتاب فقهی الاحکام را آغاز کرد و بعدها در یمن به پایان رساند[3] چنین پیداست که یحیی در جـوانـی بـه عـراق و طـبرستان مسافرت کرده است: در بغداد جاسوسان خلافتِ جور او را زیرنظر گرفتند. یحیی در یک روز جمعه ناگـهان در جـلسهٔ درس عـلی بـن موسی القمی حاضر شد. فقها و محدثان حاضر در مجلس از هیبت و ابهت او ترسیدند و اصرارشان بر این بود تا او را بشناسند. در جمعه بعد دامی گسترده شد تا اگر پیدایش شود در دام افتد اما یحیی این دام را دریافته بود. وقتی خبر ظهورش در یمن به عراق رسید عـلی بـن موسی به اصحابش گفت: این همان علوی است که آن روز ناگـهان خود را به ما نمایاند و دیگر پیدایش نشد.[4] یحیی در سفر به عراق، از طبرستان نیز دیدن کرد و به آمل رفت. حسین بن علی ملقب به الناصر و محمدبن زید که درگرگان مقیم بودند، یحیی را در این سفر همراهی

---

۱. الافاده ۲۷۳. + الحدائق ۱۲/۲ + زباره ۵، ۶. مقایسه کنید: الامین ۱۷۵/۳.

۲. الافاده ۲۷۳ + الحدائق ۱۲/۲ + الاختصار ۴۷. + العمده ۱۷۷، ۱۷۸؛ یـتولی الجـهاد بنفسه و یلبس جبّة صوف،... جلیداً، فارساً، ورعاً،...

۳. الافاده ۲۷۳. العلوی شاگرد یحیی بن الحسین و مؤلف سیرهٔ او، تألیفات وی را یـاد کرده است. آخرین شناسائی از تألیفات یحیی: التراث ۱۳۳-۱۴۵: ۷۷ اثر را شناخته و معرفی کرده است. + الحبشی ۵۶۰-۵۶۶: تألیفات یحیی بن الحسین ۷۷ کتاب، رساله، قطعه. در بارهٔ تألیف کتاب الاحکام: الحدائق ۱۳/۲. + الاحکام ۱۰/۲.

۴. الافاده ۲۷۴. مقایسه کنید: العلوی ۱۹-۳۹. + زباره ۷، ۸، ۹.

کردند. گویا یحیی را هیئت بزرگی از بنو اعمام و پیروان همراهی می‌کرده‌اند. بسیاری از مردم آمل به دیدن یحیی آمدند. علی بن اسماعیل می‌گوید: وقتی همین حسن‌بن علی در طبرستان به قدرت رسید، در آن سامان آوازهٔ فقاهت یحیی بن گوش می‌رسید، در مصلای آمل سخن از دانش یحیی به میان آمد و حسن‌بن علی به آن اعتراف داشت. یحیی از طبرستان به مدینه رفت.[۱]

یحیی ۳۵ سال داشت که در پی دعوت «عبدالله بن بشر» معروف به «ابوالعتاهیه» از ملوک یمن به صنعا رفت.[۲] ابوالعتاهیه و وزیرش

---

۱. الافاده ۲۷۳-۲۷۴. و این در حالی است که ابن‌خلدون یحیی و پدرش قاسم را در هند (سند) می‌داند و می‌گوید یحیی‌بن الحسین از سند به یمن آمد: ابن‌خلدون ۱۵۹، ۱۶۰. + الامین ۳/۱۷۵-۱۷۶: امین به هر دو قول توجه کرده، منتهی نه پندار ابن‌خلدون، وی به زادگاه و خاستگاه یحیی توجه کرده که برخی در رسّ دانند و برخی در مدینه. امین می‌گوید در هر صورت چه در نجد و رسّ و چه در مدینه، این بدیهی است که هیئتی از یمن به مدینه آمد و از او دعوت شد. یحیی با همین هیئت در سال ۲۸۰ هجری به یمن رفت. امین از وضع یحیی در یمن اظهار بی‌اطلاعی می‌کند که منابع ساکت هستند. وی می‌گوید این بخش از زندگی سیاسی یحیی‌بن‌الحسین مبهم است، چراکه منابع تاریخی در این باره حرفی نزده‌اند. امین برای روشن‌شدن این معمّا به نسخ خطی در یمن دل بسته است. وی در این راه کوشیده و از خبرگان یمنی پرسیده است. آنان گفته‌اند که جز این چیزی نمی‌دانند و در نسخ خطی بیشتر از این مطلبی وجود ندارد. محمد ابوزهره مؤلف کتاب «الامام زید» معتقد است که رفتن یحیی به یمن دلیل خاصی ندارد و نباید داشته باشد، انگیزه اصلی و هدف اساسی وی از رفتن به یمن در پی دعوت کتبی از او و آمدن هیئتی به مدینه برای بردن او به یمن، صرفاً برای گسترش مذهب زیدیه بوده است و انتشار تشیّع در مقابل مذاهب حنفی، مالکی و اسماعیلی، لذا در ششم صفر سال ۲۸۴ هجری به صعده بازگشت. بنابراین سفر اول او به یمن نیز به همین منظور بوده است. ذ.ک: الامام زید ۵۰۹-۵۱۲. حسن‌بن علی ملقب به الناصر للحق، ابن حسن بن عمربن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب است که در طبرستان به قدرت رسید و مقر حکومتش آمل بود. نک: الافاده ۲۷۶: شرح حال و سیرهٔ حکومتی او.

۲. الافاده ۲۷۴ + العلوی ۱۱۰. مقایسه کنید: ابن‌خلدون ۱۳۵: ابن‌خلدون آن‌گونه که

محمدبن ابی‌عباد که بر صنعا و بخشی از یمن حکومت داشتند، از پیروان عقیدتی یحیی بودند. این دو با یحیی مکاتبه داشتند و نسبت به او ابراز وفاداری و پشتیبانی می‌کردند.[1] در «صنعا» این دو با یحیی بیعت کردند و قدرت را بـه او تـفویض نـمودند و عِـدّه و عُـدّه در اختیارش گذاشتند. این جریان در سال ۲۰۸ هجری قمری به هنگام خلافتِ معتضد عبّاسی روی داد. یحیی لقبِ «الهادی الی‌الحق» یافت و «صَعْدَه» را پایتخت خود قرار داد[2] و کوشید تا در یمن که در جنگ داخلی قبائل می‌سوخت، صلح و آرامش و عـدالت بـرقرار کـند. او توانست به درگیری‌های قبایلی پـایان دهـد. بـر نـجران و خـولان و هَمْدان دست یافت.[3] در این اثناء قرمطیان بر صنعا دست یافتند. گفته می‌شود علی‌بن فضل قرمطی ادّعای نبوّت نمود و قصد ویرانی کعبه

← گذشت قاسم را در «سند» مقیم می‌داند و می‌گوید که یحیی بن‌الحسین هم در سند بوده و از آنجا به یمن آمد!! منابع تاریخی و پژوهش محققان این پندار را تکـذیب می‌کنند: نک: تعلیقات کُایْ‌بر: تاریخ‌الیمن‌المنقول من‌العبر ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱ + الامین ۱۷۵/۳.

۱. العلوی ۱۱۰.

۲. العـلوی ۱۱۰ + الافـاده ۲۷۴ + الحـدائـق ۱۴/۲، ۱۵، ۱۶. مـقایسه کـنید: الحـبشی ۵۶۳–۵۷۰: ورود به یمن؛ مرحله اول ۲۸۰، مرحله دوم ۲۸۴ هجری. + دایرةالمعارف ۸۹/۱۰: دخل یحیی‌المقلب بالهادی الی‌الحق بلادالیمن قادماً من‌الحجاز... و سار حتی اشرف علی صنعا.... واحتل‌الصعده عام ۲۸۴ هـ.. در باره موقعیت جغرافیائی و پیشینه تاریخی «صَعْدَه» نک: + الطالبیه ۳۹۱. مراصـد ۸۴۱/۲ + الثـور ۴۰۰، ۴۱۲–۴۱۴ + المقحفی ۳۸۱. پیشینه سیاسی «صعده» در قرن دوم هجری: الثور ۳۲۱۷: سال ۲۸۰ هـ ورود یحیی بن الحسین به صورت جهانگرد ناشناسی که از مدینه وارد صعده شـد... وضعیت فعلی صعده: المقحفی ۳۸۱: در ۲۴۳ کیلومتری صنعا. نام قدیمی آن: جُماع.

۳. العلوی ۱۸، ۱۹–۲۹ مقایسه کنبد با همان ۳۹۷. + الافاده ۲۷۴، ۲۷۳. + ابـن‌خلدون ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰ + تـعلیقات کُـایْ: ۳۰۰، ۳۰۱ + زیـاره ۱۳–۱۶. فـهرست نـبردها ۱۳–۴۸. + دایرةالمعارف ۸۹/۱۰: صنعا، صعده، نجران، بلاد هـمدان: نک: الحـبشی ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹: درگیری با رؤسای قبائل همدان که از عوامل خلافت عباسی بودند. پیشینه قبائل یمن نک: النبلاء ۴–۱۸.

داشت. ارشاد و انذار یحیی سودی نبخشید و نخستین نبرد از نود و سه نبرد با قرامطه آغاز شد. در نبردی نابرابر، یحیی به فتنهٔ او پایان داد.[۱]

یحیی از ناسپاسی مردم یمن آزرده شده و به مدینه بازگشت و شکایت داشت که مردم یمن سخت ناسپاس هستند. اما این ناسپاسی دیری نینجامید، چراکه اندکی بعد در حسرت از فقدان خیر و برکت وجود یحیی، طوماری بلند خطاب به پدر و عموهایش به مدینه نوشتند و آنان را شفیع خویش قرار دادند که هر طور شده یحیی را به یمن بازگردانند.[۲] گویا این حالت قهر و گریز از یمن چند بار تکرار شده است. منابع تاریخی نزدیک به زمان یحیی، علت آن را وجود فرزندان ملوک یمن می‌دانند که نافرمانی می‌کرده‌اند و خودسری داشته‌اند.[۳]

---

۱. الافاده ۲۷۴ + العلوی ۱۸، ۱۹، ۲۰ + زباره ۱۳-۴۸. + دایرةالمعارف ۸۹/۱۰:... و قد اشتبک یحیی مع‌القرامطه فی سبعین واقعه... + الحبشی ۵۶۴، ۵۶۵: نفوذ نیرومند قرامطه در یمن، نبرد سال ۲۹۴ هجری سخت‌ترین نبرد بود. + دایرةالمعارف ۸۹/۱۰، ۹۰؛ احتمالاً در همین نبرد بوده که فرزندش محمد اسیر شده بود، سال ۲۹۰ ه‍(؟). منابع دیگر سال اسارت فرزندش را ۲۹۴ ه‍ گفته‌اند: الحبشی ۵۶۳. مذاهب قرن سوم هجری در یمن: الجعدی ۷۹/۱: اما حنفی و هوالغالب و اما مالکی... یحیی‌بن‌الحسین:... لما قام فی صعده و مخالیف صنعا، دعاالناس الی‌التشیع عند استقراره فی صنعا. + الاکلیل ۶۷/۱، ۶۸، ۱۱۸، ۱۸۱، این کتاب نزدیک‌ترین منبع تاریخی به زمان یحیی (سال ۳۲۵ ه‍) است و نبردهای یحیی را مورد اشاره قرار داده است.

۲. الافاده ۲۷۴. مقایسه کنید: دایرةالمعارف ۸۹/۱۰، ۹۰ + الحبشی ۵۶۴، + الامین ۱۷۵/۳: امین از یک هیئت یمنی یاد می‌کند که به مدینه آمدند. علت رفتن یحیی مبهم است.

۳. الافاده ۲۷۴ + الامین ۱۷۵/۳: امین می‌گوید که هر چه جستجو کرده نتوانسته علت و چگونگی رفتن یحیی به یمن را دریابد. وی این مسئله را از مبهمات تاریخ حیات سیاسی یحیی بن الحسین می‌داند.

شیوهٔ حکومتی یحیی در یمن تقلیدی از روش و سیرهٔ حکومتی پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله و امام علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام بود: یحیی به سراسر آفاق دعوت‌نامه فرستاد، فرامین او به فرماندارانش، فرامین امام علی به مالک‌اشتر بود[1] بر همین اساس، شاهدان از عدالت یحیی در یمن بسیار یاد کرده‌اند.

یحیی ۱۸ سال زعامت کرد (۲۹۸-۲۸۰ ه)[2] و ۵۳ سال عمر داشت که در روز یکشنبه ۲۰ ذوالحجه سال ۲۹۸ هجری در صعده درگذشت و در مسجد جامع آن دفن شد که مزارش همچنان جاودانه است.[3]

یحیی در عین حال که رئیس حکومت بود، مرجع عقیدتی - فقهی مردم نیز بود. کتب و رسائل کلامی - فقهی او دلیل روشنی بر این واقعیت است. او نه تنها در جبهه نظامی با دشمن در نبرد بود، بلکه در جبههٔ عقیدتی نیز جهادی مستمر داشت و مناظرات و مقالات

۱. العلوی ۴۴، ۴۵، ۴۶ + ابن‌خلدون ۱۵۹: ضرب سکّه در یمن. + زباره ۱۱ دعوتنامه‌های یحیی به سراسر جهان. ص ۱۰: سیرهٔ حکومتی. مقایسه کنید: دایرةالمعارف ۸۹/۱۰: مستشرقان بنابه رسالت استعماری و تحریف سیمای اسلام می‌گویند: «حکومت اسلامی او فقط تحمیل حجاب بر زنان بود»! + الجعدی ۷۹/۱: دعاالناس الی التشیّع.

۲. العلوی ۳۹۷ + الافاده ۳۷۵. مقایسه کنید: ابن‌خلدون ۱۵۹-۱۶۰: ده سال امامت (؟) + زباره ۱۲، ۱۳، ۱۴. در منابع تاریخی آمده است که هفت سال در مکه به نام یحیی خطبه خواندند. و این نشان می‌دهد که وی بر حجاز نیز مسلّط بوده است. نک: الافاده ۲۷۵ + الحدائق ۱۶/۲، ۱۷. مقایسه کنید: بناکتی ۱۰۱.

۳. العلوی ۳۹۶-۳۹۷ + الافاده ۲۷۵. مقایسه کنید: ابن‌خلدون ۱۵۹ + مجالس ۲۸۷/۲، ۲۸۸، ۲۸۹: در هفتاد و هشت سالگی وفات یافت (؟!). + زباره ۱۲: یکشنبه ۲۰ ذی‌الحجه سال ۲۹۸ در سن ۵۳ سالگی درگذشت. + الامین ۱۷۶/۳: مات‌الامام‌الهادی سنه ۲۹۸ ه فی صعده. + العلویه ۱۶-۲۰: خرج بصعده... سنه ۲۸۰ ه و توفی بها و هو ابن ۷۸ سنه...

بسیاری پدید آورد که در دیگر بلاد موردبحث و درس قرار گرفت.[1]

فهرست آثار بجای مانده و شناخته شدهٔ او به هفتاد و هفت اثر می‌رسد:

۱- الاحکام فی الحلال والحرام، ۲- کتاب‌المنتخب، ۳- کتاب‌الفنون، ۴-کتاب‌المسائل، ۵-کتاب مسائل محمدبن سعید، ۶- کتاب‌الرضاع، ۷- کتاب‌الزراعه، ۸- کتاب امهات‌الاولاد، ۹- کتاب‌الولاء، ۱۰- کتاب‌القیاس. ۱۱- کتاب‌التوحید، ۱۲- کتاب‌المسترشد، ۱۳- کتاب‌الرعد علی اهل‌الزیغ، ۱۴- کتاب‌الاراده والمشیئة، ۱۵- کتاب‌الرد علی‌ابن‌الحنفیه (از فرقه جبریّه) ۱۶-کتاب بوّارالقرامطه، ۱۷- کتاب اصول‌الدین، ۱۸- الامامه واثبات‌النبوة والوصیة، ۱۹- کتاب‌البالغ‌المدرک، ۲۰- کتاب‌الدیانه، ۲۱- کتاب‌الخشیة، ۲۲- کتاب تفسیر خطایاالانبیاء، ۲۳- کتاب‌الرد علی‌ابن جریر، ۲۴- کتاب‌التفسیر، ۲۵- کتاب معانی‌القرآن، ۲۶- کتاب‌الفوائد، و... و...[2]

یحیی نزد پدرش حسین و عمویش حسن و سایر اعمام خویش دانش آموخت.[3] مشایخ او در حدیث آباء و اجداد بزرگوارش

---

۱. اجازه‌نامه‌های روائی خاندان قاسم‌بن ابراهیم قابل توجه است که از امام علی شروع شده و تا فرزندان یحیی‌بن‌الحسین ادامه داشته است: اجازات‌الائمه / تصاویر ۶۰-۶۱.

۲. الاحکام ۲/۱۰، ۱۱. اهمیت روائی این کتب در سلسله اجازات روائی خاندان قاسم‌بن ابراهیم و یحیی بن الحسین آمده است: اجازات‌الائمه: تصاویر ۶۰، ۶۱. فهرست جامع آثار شناسائی شده نک: التراث ۱۳۳، ۱۳۴ + الجشی ۵۶۴-۵۶۷: اسامی و مشخصات و موضوعات ۷۷ اثر یحیی‌بن الحسین را آورده است. + الافاده ۲۷۳:

۳. الحبشی ۵۶۳، ۵۶۴ + العلوی ۱۶، ۱۷، ۱۸ + الافاده ۲۷۳. الامام زید ۵۰۹.

هستند.[1] آراء کلامی و فقهی یحیی دقیقاً آراء جدش قاسم‌بن ابراهیم است.[2] آثار فقهی یحیی بیشتر حل حوادث مستحدثه زمان و مکان او است و بنابر این یک فقه انقلابی - حکومتی است که به مسائل مبتلا به جامعه و جهان خویش عیناً و عملاً چشم داشته و پاسخ می‌گفته و موضع می‌گرفته است.[3] اجتهادات یحیی نیز ذهنی و بدور از واقعیت زمان، مکان و جهانش نبوده و به همین دلیل از بُعد انسانی نیرومندی برخوردار است. برجسته‌ترین نمود مکتب فقهی یحیی، فقه سیاسی او است که بر عدالت مطلق اجتماعی و نبرد مطلق با بی‌عدالتی جهانی استوار است. اصول رهبری در فلسفهٔ سیاسی - اجتماعی فقه یحیی جایگاه ویژه‌ای دارد و آن بی‌قراری مطلق انقلابی و نبرد با قاسطین زمان است شدّت و حدّتی که در سیرهٔ سیاسی و مبانی کلامی اسلاف شریف و بزرگوار او در راستای این شاخه از شجرهٔ طیبهٔ علوی بی‌سابقه است[4] و اگر برای آن پیشینه‌ای بجوئیم، قطعاً به این صراحت و بی‌باکی، مدوّن و مصرّح نبوده است. نبرد بی‌امان او با قرمطیان در یمن، فقط با جناح مخلّ و مخرّب آن بود. زندگی و آثارش نشان می‌دهد که وی مایل بود تا با اسماعیلیان مباحثه و مناظره

---

۱. الاحکام ۱/۲۰-۴۶ + ۲/۱-۱۰ + اجازات‌الائمه ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵.

۲. الامام زید ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳ + اجازات‌الائمه ۶۰، ۶۱-۶۸ و... مبانی روائی فقه یحیی بن الحسین در این اجازات آمده است. + الروض ۱/۴۳۶، ۴۳۷.

۳. ر.ک: الاحکام ۱ و ۲ / ابواب کتاب و موضوعات آن، با توجه به اینکه کتاب‌الاحکام از هفده سالگی یحیی آغاز و تا پایان دورهٔ نبردها و فتوحات و... ادامه داشته است. جالب که تمام تألیفات یحیی در عرصه نبرد و حکومت صورت گرفته و براستی قابل ملاحظه است + جمهره: ۴۴ ولیحیی... رأی فی احکام‌الفقه... ابن حزم با یحیی ملاقات داشته است و بر نقطه نظرهای فقهی او اشاره دارد.

۴. الاحکام ۱/۲۰-۴۵ + ۲/۴۵۹-۴۷۰. و نیز فهرست آثار او. خاطره این فلسفه سیاسی در ادامهٔ همین نسل: الملل ۷، ۸. تألیف نواده یحیی‌بن‌الحسین.

علمی داشته باشد.[۱] یحیی در نبرد خویش، غالیان شیعه را از نظر دور نمی‌داشت. و متأسفانه همین غالیان غوغاگر بودند که پرده بر بصیرت یحیی انداختند.[۲]

فرزندان یحیی‌بن‌الحسین:

شجرهٔ مبارکه و پرشاخساری که ریشه در دل تاریخ دارد و شاخ و برگش سراسر آفاق را پوشانده است. کافی است بدانیم که در ادامهٔ یحیی‌بن‌الحسین، پی در پی به بلندای چهار قرن (۶۸۰-۲۸۰ هـ‌ق) پنجاه و نه رادمرد، راهبری خلق را در اقصای زمین برعهده داشته‌اند.[۳]

---

۱. الافاده ۲۷۴، ۲۷۵ + العلوی ۹-۱۸ + فهرست آثارش در: الحبشی: ۵۶۵-۵۶۶ + التراث ۱۳۳-۱۴۰. منابع تبلیغاتی ضداسماعیلی در یمن قرن چهارم و پنجم هجری نک: الیمانی ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵: ارائه آراء و عقاید منسوب به اسماعیلیه و نقد آنها. + الدعائم ۹/۲، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳: نخستین کسی که مذهب اسماعیلی را در یمن تبلیغ کرد عبدالله‌بن حسین‌الشیعی‌الکوفی (برادرش ابوالعباس) بود. یحیی‌بن‌الحسین با جانشینان این دو یعنی همان علی‌بن فضل و ابوالقاسم درگیر بوده است. این جناح از فاطمی‌های مصر جداشده و ادعای استقلال داشتند.

۲. متأسفانه شرایط پیچیده سیاسی و اختناق طاقت‌فرسای خلافت عباسی و تبلیغات شیطانی آن و هیاهو و غوغا و شایعات و تحریفات و تبلیغات فرقه‌های منشعب و احزاب سیاسی و نهضتهای ناسیونالیستی و فاصلهٔ بسیار مکانی و بسیاری عوامل مخرّب دیگر باعث شده بود تا شناخت، نگاه و نگرش و قضاوت یحیی‌بن‌الحسین نسبت به پیشوایان معصوم و منصوص اسلام امامت، خلاف حقیقت و واقعیت جلوه کند. در حالی که اسلاف بزرگوار یحیی قیامشان به اذن و اشارت و رضایت امامان بوده است. مثلاً حسین‌بن علی فخّی و یحیی‌بن عبدالله می‌گویند ما پس از اینکه با امام موسی‌بن جعفر علیه‌السّلام مشورت کردیم، قیام نمودیم، امام موسی‌بن جعفر ما را به قیام فرمان داد: «... ما خُرجنا حتی شاورنا اهل بیتنا و شاورنا موسی‌بن جعفر فامرنا بالخروج» مقاتل ۳۰۴، ۳۰۸، ۳۰۹. من در مقدمه‌ای بر تاریخ سیاسی شیعه علویه که به عنوان پیش‌درآمدی بر ترجمه: «مباهله» تألیف مرحوم پرفسور لوئی ماسینیون فرانسوی، نوشته‌ام به نگاه منفی یحیی‌بن‌الحسین پرداخته و پاسخ روشنی داده‌ام. این مقدمه و ترجمهٔ مقالهٔ ماسینیون توسط همین ناشر منتشر شده است.

۳. الامین ۱۷۳/۳-۱۷۶: فهرست چهره‌های برجسته. + زامباور ۱۸۷-۱۸۹: فهرست

۱- ابوالقاسم محمّدالمرتضی لدین‌الله، مادرش فاطمه بنت حسن‌بن قاسم است، در سال ۲۶۸ قمری در مدینه متولد شد. پس از مرگ پدر، در سال ۲۹۹ هجری جایش راگرفت و ۶ ماه حکومت کرد، بلاد همدان و نجران و خولان را زیردست داشت و با قرامطه در نبرد بود. سپس قدرت را به برادرش احمد واگذار نمود.[1] وی نیز همچون پدرش، فقیه و متکلّم برجسته‌ای بود. کتاب‌الایضاح، کتاب‌النوازل، کتاب جواب مسائل‌المعقلی و مسائل مهدی از آثار فقهی و کلامی او است.[2] محمّد دهم محرم سال ۳۱۰ هجری در سن ۳۲ سالگی در صعده درگذشت و در کنار پدرش دفن شد. فرزندانش: قاسم، اسماعیل، ابراهیم، علی، عبدالله، موسی و یحیی.[3]

← چهره‌های برجسته از ۲۴۶ هجری تا ۶۸۰ هجری قمری. + الافاده ۱-۳۵۰ بیوگرافی چهره‌های برجسته بیش از سی نفر + الحدائق ۱ و ۲ بیوگرافی سی و پنج چهره برجسته و مشهور. + الاکلیل ۱/۱۸۶، ۱۱۸: محمدالمرتضی و احمدالناصر... + العلویه ۲۳ + Enc. Vol. 3, 4.

۱. الافاده ۲۸۰ + الحدائق ۲/۴۷ + العلوی ۴۸ + زبارة ۵۲-۵۹ + الحبشی ۵۷۵: متولد ۲۷۸ (؟) + التراث ۱۴۱. + الاتحاف ۴۵-۵۰ + زامباور ۱۸۷ ش ۱۰۵ در ردیف چهره‌های حکومتی خاندان قاسم آمده است + الامین ۳/۱۷۵. + اولاداو: بناکتی ۱۰۱. + الاکلیل ۱/۱۱۸، ۱۸۶. + العلویه ۲۳-۲۰.

۲. الافاده ۲۸۰ + الحدائق ۲/۴۷، ۴۸ + العلوی ۴۵، ۴۶، ۴۷ + الحبشی ۵۷۸: ۲۷ تألیف (کتاب و رساله) برای او برشمرده است. + التراث ۱۴۱: رسالةالامام‌المرتضی لاهل طبرستان. این رساله در پنج ورق، در سال ۳۱۰ هجری نوشته شده است. + زبارة ۵۷، ۵۸.

۳. الافاده ۲۸۰ + العلوی ۴۹ + الحدائق ۲/۴۹ + المجدی ۷۹ + العمده ۱۷۹ + الطالبیه ۱۲۵. + زباره: ۵۹-۵۸ + الحبشی ۵۷۹ + التراث ۱۴۱. بجزالافاده بقیه منابع در تاریخ ولادت او دچار اشتباه شده‌اند. + الشجره ۱/۲۷: فرزندان و ادامهٔ آنان. + المجدی ۷۸-۷۹. + سیر حکومتی و تاریخی آنان در الافاده ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲. + الاکلیل ۱/۶۷، ۶۸: نبردهای محمدالمرتضی، اسارت او، متوفای ۳۲۰ هجری قمری. + العلویه ۲۳، ۲۲.

۲- ابوالحسن‌الناصر احمدبن یحیی بن الحسین، مادرش فاطمه بنت حسن بن قاسم[۱]، او نیز عالم، فقیه و متکلم، عارف و عامل کامل بود[۲]، برادرش محمّد قدرت را به وی واگذار نمود. سیزده سال به عدل حکومت کرد، با قرامطه درگیر بود، در سال ۳۱۵ هجری قمری در صعده درگذشت و درکنار پدر و برادرش دفن شد. از آثار او است: کتاب‌المفرد، کتاب جواب مسائل موسی‌بن هارون‌العوفی، کتاب جواب مسائل‌الطبری و....

فرزندانش: قاسم، فاطمه، اسماعیل، حسن، جعفر و یحیی.[۳]

۳- فاطمه، مادرش فاطمه دختر حسن‌بن قاسم‌بن ابراهیم.[۴]

۴- زینب، مادرش فاطمه دختر حسن‌بن قاسم‌بن ابراهیم.[۵]

---

۱. الافاده ۲۸۰ + العلوی ۵۰ + الحدائق ۲/۴۲-۵۰ + عکسی ۲۰۹ ورق ۴۴.
+ عکس ۲۰۷ / ۲ /. + زباره ۶۰. الامام زید ۴۹۹ + العمده ۱۷۸.
۲. الافاده ۲۸۰ + العلوی ۵۱ + الحدائق ۲/۴۹-۵۰ + عکسی ۲۰۹ ورق ۴۴.
+ الحبشی ۵۷۸ + زباره ۶۰. العمده ۱۷۸ + زبید: ورق ۱۵، ۱۶.
۳. الافاده ۲۸۰ + العلوی ۵۱ + حدائق ۲/۴۹-۵۰ + عکس ۲۰۹ ورق ۴۴.
+ المجدی ۷۹-۸۰ + الحبشی ۵۷۹: وفات ۳۲۵ (؟!)، تألیفات: ۹ کتاب و رساله. + الحدائق / عکسی ۲۰۷/۲/ تألیفات و فرزندان. + زباره: ۶۰: وفات ۳۲۵ (؟)؛ روایات و تألیفات و سیره زندگی سیاسی. + الامام زید ۴۹۹ + الاتحاف ۴۶، ۴۷: الناصر للدین احمدالهادی... + زامباور ۱۸۷ ش ۱۰۵: الناصر احمدبن یحیی متوفای ۳۲۵ (؟): سال حکومت از ۳۰۱ هجری. ملاحظه می‌شود که بجز «الافاده» بقیّه منابع تاریخی در تاریخ وفات و یا مدّت حکومت و سال آغاز آن اختلاف دارند و در اشتباه هستند. الافاده ۲۸۰-۲۸۱: مدت حکومت ۱۳ سال، سال وفات ۳۱۵ هجری قمری. + الشحره ۱/۲۷: فرزندان و ادامهٔ آنان + زبید ورق ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷. + الاکلیل ۱/۶۷، ۶۸: احمدالناصر متوفای ۳۲۵ هـ + العلویه ۲۳-۲۲.
۴. الافاده ۲۷۴ + العلوی ۴۹ + الحدائق ۲/۵۱، ۵۲.
+ زباره ۱۲: فاطمه
۵. الافاده ۲۷۴ + العلوی ۴۹ + الحدائق ۲/۵۱، ۵۲.
+ زباره ۱۲: زینب.